

قربون کیو ترای حرمت  
قربون این همه لطف و کرمت

# اخلاص شهادت

شید غلامعلی ربی

بهترین هدیه برای من اشک چشم برای حسین علیه السلام است. اگر گاهی در هیأت‌ها یک  
قطره از اشک برای اربابم را به من هدیه کنید، از همه چیز برایم بالاتر است؛ آنقدر که، این  
یک قطره را به تمام بهشت نمی فروشم.

فرازی از وصیت نامه شهید



ناصر کاوه

کتاب اخلاص شهادت، ناصر کاوه

# امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد

امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد. تهاجم دشمنان در سطح مسائل معنوی، بسیار مشکل سازتر از حملات سخت است... شهدا در زمانی که زنده بودند، با جان خودشان دفاع کردند؛ امروز با هویت و معنویت خودشان دارند از هویت کشور و اسلام دفاع می کنند.

امام خامنه ای؛ در دیدار با دست‌اندرکاران کنگره بزرگداشت

شهدای استان خراسان جنوبی

۱۴ آبان ۱۴۰۲



**نباید گداشت جوشش خون شهیدان فرو بنشیند زیرا شهیدان هویت**

**ملت ایران هستند، و ملت نباید هویت خود را فراموش کند.**

پسرمعظم انقلاب اسلامی، امام خامنه ای

۲۳ آذر ۱۴۰۲

کتاب **انصاف شهدا**، ناصر کار

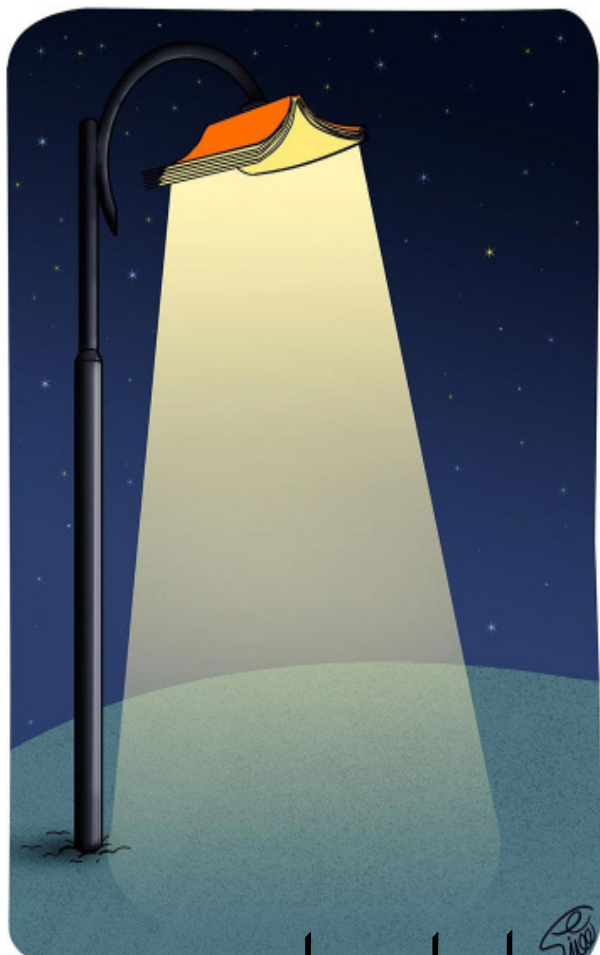
# بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاص شهدا  
نویسنده: ناصر کاوه  
گرافیک و طراح: علی کربلائی  
ویراستار، حروف نگار: نرگس کاوه  
مشاور طرح: مهدی کاوه  
روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی  
رسانه و فضای مجازی: لیلا عاقلی  
قیمت: ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال  
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

سرشناسه: کاوه، ناصر، ۱۳۴۴  
عنوان و نام پدیدآور: اخلاص شهدا  
مشخصات ظاهری: ۱۰۰ ص.  
شابک:  
۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
یادداشت: کتابنامه.  
موضوع: شهیدان — ایران — بازماندگان — خاطرات  
Martyrs — Iran — Survivors — Diaries  
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ — خاطرات  
موضوع: Personal narratives — ۱۹۸۸-۱۹۸۰, Iran-Iraq War  
رده بندی کنگره:  
رده بندی دیویی:

## فهرست مطالب

- مقدمه / ۶  
دوری از دنیا طلبی / ۱۲  
امام خمینی و اخلاص / ۹  
اخلاص شهید حججی / ۱۰  
شهید هنئیه / ۱۱  
شهید ردانی پور / ۱۴  
شهید مطهری / ۱۵  
شهید غلامعلی / ۱۶  
شهید لاجوردی / ۱۸  
شهید گمنان / ۲۰  
شهید قاسم سلیمانی / ۲۲  
امام خامنه ای / ۶۴  
شهید بیضایی / ۷۴  
خلوص شهید رئیسی / ۷۶  
بانوی مبارز / ۹۰  
شهید علی مرتضوی / ۹۳



کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوه



در بیان زندگی نام‌های شهیدان سعی کنیم خصوصیات زندگی اینها و سبک زندگی اینها و چگونگی مشی زندگی اینها را تبیین کنیم، این مهم است امام خامنه‌ای

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوی

این کتاب تقدیم می‌شود  
به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)  
امام خمینی (ره)، شهدا از صدر اسلام تا تمامی شهدای نظام مقدس  
جمهوری اسلامی ایران و رئیس جمهور شهید، سیدابراهیم رئیسی و شهدای همراه

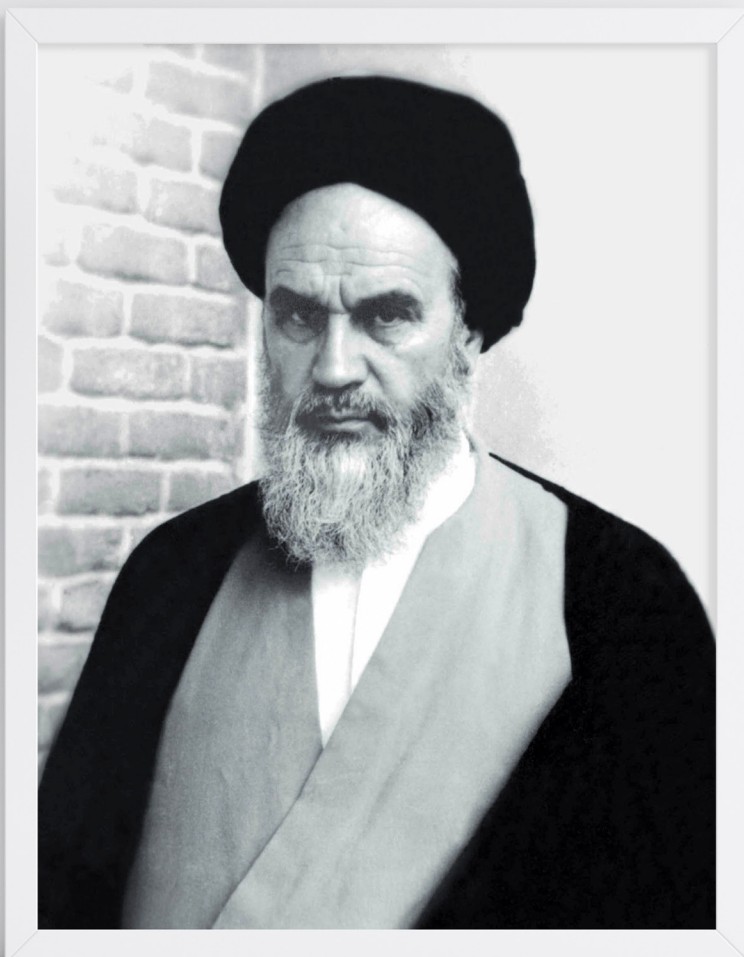
### امام خامنه‌ای

...ما با شهدا معاصر بودیم و جهاد و ایثار و شهادت و گره‌گشایی‌ها و ایستادگی آنان در مقابل قدرتها را دیدیم اما نسل جوان، این موضوع را با وضوح و بداهتی که ما متوجه شدیم، نمی‌بیند، بنابراین هر یک از علما، روشنفکران، دانشگاهیان و صاحبان مناصب دولتی، باید به تناسب جایگاه خود نقش آفرینی کنند. راه مقابله با جنگ شناختی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی جبهه دشمنان انقلاب اسلامی، استمرار راه شهدا و عمل به درس آنان یعنی مجاهدت، ایستادگی و مقاومت است...

...عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را و حزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمی‌گیرند، نمی‌شنوند، والا اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد، به برکت صدای شهیدان...



کتاب انصاف شهدا، ناصر کاویانی



## شهدا در محضر خدا هستند

قلم قاصر ما در وصف شهیدان چه توانند گفت، از شهیدان ارجمندی که خداوند تعالی در شأن آنان کلمه بزرگ **أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** را فرموده است، بشری قاصر مثل من چه تواند گفت. آیا بار یافتن نزد خداوند و ضیافت مقام ربوبی از آنان را می توان با قلم و بیان و گفت و شنود توضیح داد؟ آیا این همان مقام **فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي** نیست که حدیث شریف بر سید شهیدان و سرور مظلومان منطبق نموده است؟ آیا این جنت همان است که مؤمنان در آن راه دارند، یا لطیفه الهی آن است؟ آیا این بار یافتن و ارتزاق نزد رب الارباب همان معنی بشری آن است، یا رمزی الهی و والاتر و فوق برداشت بشر خاکی؟ بارالها، این چه سعادت عظیمی است که نصیب بندگان خاص خود فرمودی که ما از آن محرومیم. اکنون من به مادران و پدران مربی این بندگان خاص خدا و همسران و بازماندگان این عزیزان به جای تسلیت، تبریک عرض می کنم.

يَا أَيَّتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَافُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا... امام خمینی، کتاب: ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص ۲۳

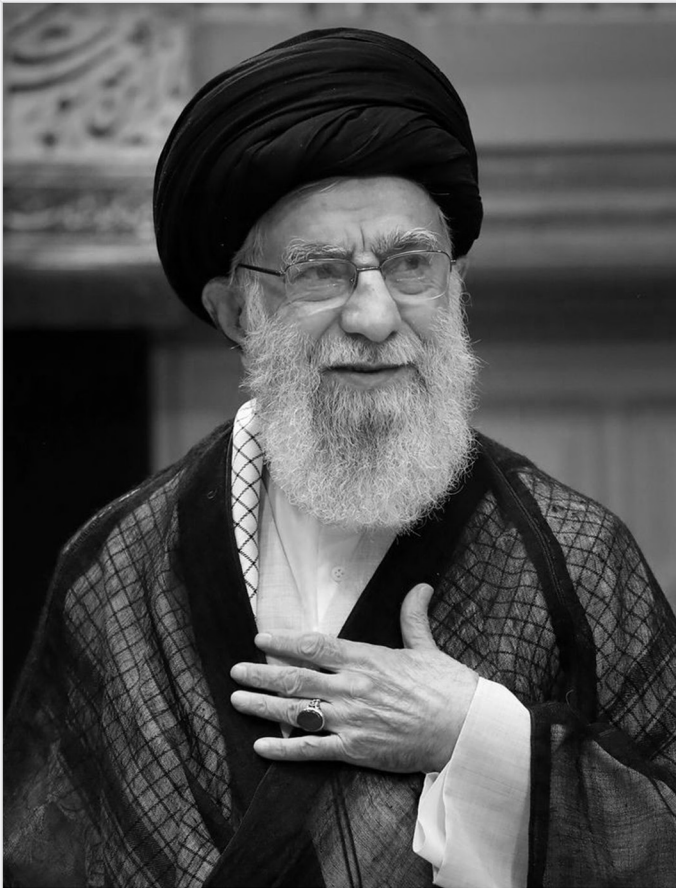
## «مقدمه»

برای عبادت ها شرایطی تعیین شده است که مهم ترین آن، اخلاص در نیت است. اهمیت اخلاص در اعمال، تا آنجاست که عمل بی اخلاص، نه تنها مقرب نیست، یعنی شخص را به خدا نزدیک نمی کند، بلکه موجب دور شدن از بساط قرب ربوبی **جَلَّ وَعَلَى** می شود. «آیه های قرآنی بسیاری در این موضوع وارد شده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم: ۱. «**قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ**؛ بگو همانا من مأمورم که خدا را پرستش کنم و دینم را برای او خالص گردانم». (زمر: ۱۱) «**وَأَدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**؛ بخوانید خدا را از سر اخلاص و در هر عبادت رو به سوی او آرید». (اعراف: ۲۹). «**قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي**؛ بگو من خدای را می پرستم و دینم را خالص و خالص برای او می گردانم». (زمر: ۱۴) حدیفة بن یمان می گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معنای اخلاص را پرسیدم. حضرت فرمود: من از جبرئیل و او از خدا سؤال کرد. خدای سبحان نیز فرمود: اخلاص سری است از اسرار من که در دل محبوب خود قرار می دهم.

پس، اخلاص که محور اساسی در نیت است، حکمتی ملکوتی دارد که کسی جز محبوب خدا به آن نمی رسد.

**بالاترین مرتبه اخلاص: بالاترین مرتبه اخلاص، آن است که هرگاه شخص عملی را انجام می دهد، به کمترین اجر در دو عالم چشم نداشته باشد و نظر او فقط رضای حق تعالی باشد و به جز او، مقصود و مطلوبی نداشته باشد...**

# کتاب اخلاص شهدا، ناصرکار



## به برکت شهیدان، حزن و خوف ما از بین می رود

... شهدا به طور طبیعی ماندگارند و اقتضای ماندگاری در شهدا هست، لکن ما هم وظیفه داریم؛ ما باید نام شهدا را زنده بداریم، ما باید از مفهوم شهادت، از پیام شهیدان برای آراستن درست زندگی استفاده کنیم؛ ما احتیاج به سامان بخشی زندگی جمعی داریم، در جامعه‌ی خودمان و در جامعه‌ی جهانی؛ به کمک شهیدان و آثار شهیدان می شود این کار را انجام داد... ۱۴۰۲/۰۷/۰۵

شهید چیت‌سازیان، شهید ابراهیم هادی، شهید وزوایی؛ همه‌ی اینها شهدائی هستند که چون معرفی شده‌اند و چهره‌های شان تبیین شده، مجموعه‌ای از جوانها هم به اینها دل بسته‌اند؛ وقتی دل می بندند، راه آنها را دنبال می کنند. این درست نقطه‌ی مقابل آن حرکتی است که سعی می کند دلبستگی‌ها را به نمادهای فساد، به نمادهای دنیاطلبی، به نمادهای هرزه‌گرایی جلب کند؛ ببینید این، نقطه‌ی مقابل آن است؛ این را شما دنبال نکنید، ان شاءالله که خداوند هم کمک تان خواهد کرد... امام خامنه ای، ۲۵/آذر/۱۳۹۸

رسیدن به این مرتبه از اخلاص فراهم نیست، مگر اینکه از همه خواهش‌های نفسانی دست برداری و پشت پا بر هوا و هوس زنی و دل خود را مشغول فکر و صفات و افعال پروردگار خود کنی. وقت خود را به مناجات او صرف کنی تا انوار جلال و عظمت او بر ساحت دل تو پرتو افکند و محبت و انس با او در دل تو جای گیرد. از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است: به درستی که برای هر حقی حقیقتی است و انسان به حقیقت اخلاص نمی رسد، مگر اینکه تمجید و ستایش مردم را (بر کارهای خود) دوست نداشته باشد و از امام صادق (ع) روایت است: انسان بنده خالص نمی شود، مگر اینکه تعریف و تمجید و تکذیب او از طرف مردم در نظرش یکسان باشد. چون می داند که تعریف و تکذیب آنها واقعیت را تغییر نمی دهد. پس خوشحال نباش به تعریف کسی، چرا که تمجید، مقام انسان را در نزد خدا زیاد نمی کند و بی نیایش نمی سازد از آنچه برایش مقدر گردیده است... سحر بلبل حکایت با صبا کرد، که عشق روی گل با ما چه ها کرد غلام همت آن نازنینم، که کار خیر، بی روی و ریا کرد. حافظ باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل‌های معطر و تهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن کتاب **اخلاص شهدا**، را شروع می کنیم، تا ان شاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

کتاب اخلاص شهدا، ناصرکار



شما نسل جوان

موظف هستید

غریب زده ها را از خواب بیدار کنید

فجایع حکومت های ضد انسانی آنها

و عمال آنها را بر ملا نمائید.

صحیفه نور، جلد ۱، صفحه ۱۵۲

کتاب انصاف شهدا، ناصر کار



## تعبیر آقای معلم از اخلاص امام خمینی

محمد حسن رحیمیان یکی از اعضای دفتر امام نقل می‌کنند: در جلسه‌ای در منزل مرحوم حاج احمد آقا خدمت مرحوم معلم رسیدم و موضوع اطلاعیه مورخ ۲۱/۱۱/۷۵ امام را همراه با چند مورد مشابه برشمردم و از راز و رمز آنها پرسیدم. ایشان فرمود می‌خواهی بگویی امام علم غیب داشت؟ نه هرگز! عرض کردم پس قضیه چیست؟ فرمود: (نقل به مضمون) اینها نتیجه اخلاص امام بود. امام تصمیمی را اتخاذ می‌کرد مطلبی بر زبان و قلمش جاری می‌شد که اگر علت و رمز آن در همان زمان از ایشان سؤال می‌شد پاسخی نداشت ولی بعداً معلوم می‌شد که منطبق با واقع و درست بوده است...

آقای رحیمیان در ادامه می‌گویند: از پاسخ آقای معلم ذهنم به حدیث معروف «من اخلص لله اربعین یوما فجر الله ینایع الحکمه من قلبه علی لسانه» هرکه چهل روز برای خداوند اخلاص ورزد، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلب و زبانش جاری سازد، منتقل شد و متوجه این نکته شدم که اگر چهل روز خالص بودن، سرچشمه‌های حکمت را از قلب به زبان جاری می‌سازد، به طریق اولی امام که به یک عمر اخلاص و برای خدا بودن آراسته بود، می‌تواند از چنین امدادهای الهی و جوشش‌های فرزاندگی و حکمت برخوردار باشد و ده‌ها سال مجاهده با نفس و جهاد در راه خدا به طور یقین هدایت الهی را در شناخت راه‌های درست برای او فراهم می‌سازد که: ((والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا))... برگرفته از رحیمیان محمد حسن... ماهنامه پاسدار اسلام. ۱۳۸۲.

### من هیچ‌کاره‌ام!

ایشان از همان اوایل نهضت، اطرافیان خود را با فرهنگ اخلاص طلبی و ریاگری‌زی آشنا کرد. بعضی از روحانیون در قم به زندان افتاده بودند که مرحوم شهید محلاتی هم از جمله آن‌ها بود. امام در همان اوایل آن‌ها را جمع کرده و فرمودند: «اگر برای من این کار را کردید و زندان رفتید، من نه پاداشی دارم به شما بدهم، نه این که اقدامی می‌توانم بکنم. خوب، التماس دعا! برای من این کار را نکنید. اگر برای خدا می‌کنید، صبر کنید و از این چیزها باکی نداشته باشید و کار خودتان را انجام دهید». این رفتار امام مصداق کلام خداست که در آیه ۵ سوره بینه می‌خوانیم: «و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوه و یؤتوا الزکوه و ذلک دین القیمه؛ به آنها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را پرستند در حالی که دین خود را خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار») امام خمینی هر اندازه که به خلوص نیت و آثار و برکات آن باور داشت به همان اندازه از ریا و خودنمایی متنفر بود. چرا که ریا نه تنها آثار سوئی در روح و جسم انسان دارد، بلکه انسان را تا مرز کفر و شرک پیش می‌برد و جامعه را به سوی تملق و دورویی و نفاق سوق می‌دهد.

### نمی‌توانم قصد قربت کنم!

یکی از علمای همدان به قم مشرف شد و در منزل برادرش میهمان گردید. برادرش از شاگردان حضرت امام بود. یک روز صبح بنده و مرحوم حجت‌الاسلام حاج آقا مهدی شاه‌آبادی به حضور حضرت امام در منزل ایشان شرفیاب شدیم. آقای شاه‌آبادی به ایشان عرض کرد: فلانی از همدان آمده و مرد خوبی است و اهل مبارزه است. خیلی در ایام مبارزه کوشش کرده و الان در قم در منزل برادرش میهمان است. خوب است که شما از این شخص دیدار کنید. امام در پاسخ فرمودند: من حالم مساعد نیست. مرحوم شاه‌آبادی اصرار نمودند که برادرش شاگرد شماست و خودش هم به شما ارادت دارد. حضرت امام برای بار دوم فرمودند: گفتم حالم مساعد نیست چون تب دارم، البته آن قدر تب ندارم که نتوانم به منزل این آقا بروم و از او دیدن کنم، بلکه چون نمی‌توانم قصد قربت کنم [نمی‌آیم] زیرا شما گفتید این آقا از ارادتمندان شماست، به این جهت نمی‌آیم. مرحوم آقای شاه‌آبادی با شنیدن این سخن حضرت امام، ساکت شد.

### پرهیز از گریه ریائی

امام در کوچک‌ترین مسائل سعی می‌کرد از خطر ریا دور باشد و هرگز برای غیر خدا عملی انجام ندهد. در شب شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی در مسجد هندی نجف مجلس فاتحه گذاشته بودند، آقای سید جواد شبر منبر رفتند ایشان نقل می‌کرد در این مجلس که امام هم در آن شرکت کرده بودند، روضه حضرت علی اکبر (ع) را خوانده و هفت بار هم در منبر به این روضه اشاره و گریزهایی زده بود اما امام با نهایت آرامش در مجلس نشسته بودند. ایشان با آن گریزهای متعدد می‌خواستند از امام گریه‌ای بگیرد که دل ایشان سبک شود، ولی موفق نشد. با اینکه مصیبت بزرگی بود یک عده که حال امام را دیدند گفتند از بس مصیبت سنگین است، امام شوکه شده و گریه‌شان نمی‌آید! لذا پس از مجلس، امام که به منزل تشریف برد به او عرض کردند: آقا شما امشب در روضه گریه نکردید؟ ایشان فرمودند: وقتی او روضه می‌خواند به من نگاه می‌کرد و من ترسیدم اگر گریه کنم برای غیر خدا گریه کنم یعنی گریه‌ام بابت مصیبت فرزندم باشد نه برای رضای خدا...

برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، جلد ۳، ص ۲۲۲، ۲۳۴

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاروان

# از سیم خاردار نفست عبور کن

این حرف من نیست، حرف یک رزمنده‌ی همدانی\* است که اگر چنانچه از سیم خاردار می‌خواهی رد بشوی، اول باید از سیم خاردار نفست عبور کنی. وقتی گرفتار خودمان هستیم نمیتوانیم کاری انجام بدهیم؛ این را آنها به ما یاد دادند؛ این را آن جوان ۲۰ ساله یا ۲۵ ساله‌ی رزمنده به ما تعلیم داد، از آنها یاد گرفتیم؛ این یک ثروت عظیم است.

سید علی  
۹۵/۱۲/۱۶

\* رزمنده‌ی همدانی: شهید علی چیت‌سازیان؛ فرمانده اطلاعات عملیات لشکر انصارالحسین همدان؛ نقل شده توسط شهید حاج علی خوش لفظ در کتاب «وقتی مهتاب گم شد».

کتاب انصاف شهدا، ناصرکار



کتابخانه  
جمهوری اسلامی  
ایران

KHAMENEI.IR

کتاب انخاص شهدا، ناصر کاره

## اخلاص شهید محسن حججی

مرا پشت هئیت بگذارید که در دید نباشم. هرچی کار سخت است، به من بدهید. محسن نمی خواست بین ۸۰ نفر در هئیت دیده شود، خداهم گفت حالا که نمی خواهی دیده بشی، من به کل عالم نشونت میدهم. برشی از زندگی شهید مدافع حرم حججی، راوی: حجت الاسلام لقمانی برنامه سمت خدا



خداوند، مزد اخلاص و  
جهاد شهید اسماعیل  
هنیه را با نماز امام  
مسلمین امام خامنه‌ای و  
تشیع میلیونی ایرانیان  
عاشق فلسطین داد...

فائده  
الاصغر

کتاب اخلاص شهید، ناصر کاوی

## اخلاص در زندگی شهیدا

### شهید مصطفی ردانی پور

سرش را از سجده بلند کرد چشم های سرخ، خیس اشک و رنگش پریده بود. نگران شدم؛ گفتم چه شده مصطفی؟... خبری شده؟... کسی طوری اش شده؟... دو زانو نشست... سرش را انداخت پایین. زل زد به مهرش، دانه های تسیب را یکی یکی از لای انگشت هایش رد می کرد. گفت: ساعت یازده و دوازده هر روز را فقط برای خدا گذاشتم. برمی گردم کارهایم را نگاه می کنم. از خودم می پرسم کارهایی که کردم برای خدا بود یا برای دل خودم؟... برشی از زندگی شهید مصطفی ردانی پور

### شهید محسن حججی

مرا پشت هئیت بگذارید که دردید نباشم. هرچی کار سخت است، به من بدهید. محسن نمی خواست بین ۸۰۰ نفر در هئیت دیده شود، خداهم گفت حالا که نمی خواهی دیده بشی، من به کل عالم نشونت میدهم. برشی از زندگی شهید مدافع حرم حججی، راوی: حجت الاسلام لقمانی برنامه سمت خدا

### شهید ابراهیم هادی

رفته بودم دیدن دوستم در عملیات منطقه غرب، مجروح شده بود. پای او شدیداً آسیب دیده بود. به محض اینکه مرا دید خوشحال شد و خیلی از من تشکر کرد. دلیل تشکر کردن او را نمی فهمیدم!... دوستم گفت: سید جون خیلی زحمت کشیدی، اگر تو مرا عقب نمی آوردی حتما اسیر می شدم!... گفتم معلوم هست چی میگی؟ من زودتر از بقیه با خودرو مهمات عقب آمدم و به مرخصی رفتم. دوستم با تعجب گفت: نه بابا! خودت بودی. کمکم کردی و زخم پای مرا هم بستت!... اما من هرچه می گفتم: این کار را نکرده ام بی فایده بود. مدتی گذشت. دوباره به حرفای دوستم فکر می کردم. یک دفعه چیزی به ذهنم رسید. رفتم سراغ ابراهیم. او هم در آن عملیات حضور داشت و به مرخصی آمده بود. با ابراهیم به خانه دوستم رفتیم. به او گفتم: کسی را که باید از او تشکر کنی، آقا ابراهیم است نه من! چون من اصلاً آدمی نبودم که بتوانم کسی را هشت کیلومتر!

آن هم در کوه با خودم عقب بیارم. برای همین فهمیدم باید کار چه کسی باشد! آدمی کم حرف و هم هیکل من باشد و قدرت بدنی بالایی داشته باشد. من را هم بشناسد. فهمیدم کار خودش است!... اما ابراهیم چیزی نمی گفت. گفتم: آقا ابراهیم به جدم!... اگر حرف زنی از دستت ناراحت می شم. ابراهیم از کار من خیلی عصبانی شده بود! گفت: سید چی بگم؟!... بعد مکثی کرد و با آرامش ادامه داد: من دست خالی می آمدم عقب. ایشان در گوشه ای افتاده بود. پشت سر من هم کسی نبود. من تقریباً آخرین نفر بودم. در آن تاریکی خونریزی پایش را با بند پوتین بستم و حرکت کردیم. در راه به من می گفت سید!... من هم فهمیدم که باید از رفقای شما باشد. برای همین چیزی نگفتم تا رسیدیم به بچه های امدادگر. بعد از آن، ابراهیم از دست من خیلی عصبانی شد. چند روزی با من حرفی نمی زد. لتش را می دانستم او همیشه می گفت: کاری که برای خداست گفتن ندارد... برشی از زندگی شهید ابراهیم هادی

### شهید علی صیاد شیرازی

همیشه حاضر بود. هیچ وقت خودش رو کنار نمی کشید... حتی وقتی بنی صدر خلع درجه اش کرد. با لباس بسیجی می رفت سپاه. مثل یه بسیجی صفر کیلومتر کار می کرد. طرح می داد و برنامه ریزی ستادی می کرد. اصلاً براش مهم نبود که تا دیروز سرهنگ بوده و امروز یه بسیجی ساده است او فقط به خدمت فکر می کرد... فرمانده نیرو که شدم خیلی نامه ی تبریک برایم آمد، اما در میان این نامه ها، نامه صیاد از همه زیباتر بود. معلوم بود برای نوشتن آن وقت گذاشته؛ هنوز هم آن نامه را دارم. او برایم نوشته بود: «در حدیث برای ما نقل کرده اند که اگر می خواهی حال و روح درستی در اقامه ی نماز واجب داشته باشی، به این بیندیش که این نماز، نماز آخرت است. با الهام از این نکته همیشه به خودم نهیب میزنم اگر می خواهی از تکلیف خدا درست بیرون بیایی باید به این بیندیشی که مسئولیت کنونی ات آخرین تکلیف الهی است که بردوشت نهاده شده است. آن وقت است که زمینه پیدا می کنم تا نیت، فکر، زبان، قلم و عملم رنگ گیرد و کار را برای خدا انجام دهم. با چنین روحیه و تفکری قلبم مالا مال امید می شود به اینکه خدای متعال به من معرفت، بصیرت و دست گیری (از جانب خودش) بخشد. چون کار به خودش تعلق دارد.» و بعد هم تبریکات معمول را گفته بود... برگرفته از کتاب دلم برایت تنگ شده

کتاب اخلاص شهید، ناصر کار

## شهید مرتضی مطهری

شهید مطهری بسیار با اخلاص بود. زمانی که به ایشان ریاست بر دانشگاه الهیات پیشنهاد شد نپذیرفتند. آقای مفتاح رییس دانشگاه شدند. شهید دسته دسته جزوه بدون نام می نوشتند و به ایشان می دادند تا در کلاس ها برای دانشجویان تدریس شود. هیچ گاه هم نمی خواستند که اسمی از ایشان باشد. از خانم مطهری سوال کردم شما که از چهارده سالگی به خانه استاد آمدید آیا ادامه تحصیل دادید؟ بله استاد تاکید بسیار بر علم آموزی داشتند. نباید چادر و حجاب مایه خجالت ما باشد باید افتخار کنیم و در همه دنیا با حجاب کامل حاضر شویم تا این فرنگ را صادر کنیم... منبع: نشریه ایران دخت

## شهید مجید شهریاری

يك روز خدمت مقام معظم رهبري بوديم. ایشان پرسیدند که آقای صالحی شما متاثر شدید چي بود قضيه شهریاری؟... گفتم که حضرت آقا اگر به شهریاری در صنعت هسته ای و علم هسته ای ۱۰۰ بدهیم، به بهترین فرد موجود کشورمان به زحمت من نمره ۵۰ می دهیم. گفتند که چنین فاصله ای بوده؟... گفتم بله این را بدانید. غلو نمی کنم. من معلمش بودم اما خدا را شاهد می گیرم انگشت کوچک شهریاری دیگر نیست... هر که به امامزاده صالح (ع) می رود برای شهریاری فاتحه می خواند. به بعضی ها می گویم که اگر می خواهید حاجت بگیرید، بروید سراغ شهریاری. من می شناسم این مرد را، شما بیایید از این مرد حاجت بگیرید. نمی خواهم بگویم که این مرد بی عیب بود ولی تا آنجا که من می دانم بی عیب بود. می گویند که «العلم و الدین توامان اذا افترقا و احترقا» علم و دین باید با هم باشند، علم را از دین بگیری دین به خرافات می رود، دین را از علم بگیری علم به انحراف می رود. اگر این دوتا را با هم داشته باشی می توانی مثل يك پرنده با دو بال سالم اوج بگیری. شهریاری هم بال علم را داشت هم بال دین را و اوج گرفت. همشهری آنلین، دکتر صالحی

## شهید مهدی باکری

یکی از بچه ها چند ماهی بود دست کومله های منافق اسیر بود و تازه برگشته بود. هنوز جای شکنجه روی تنش بود. وقتی سوار قایق شد برویم عملیات، داد زد: «پدرشان را در می آوریم و انتقام می گیریم.» اما مهدی گفت: «تو نباید بیایی، ما برای انتقام جویی نمی رویم.» برشی از زندگی شهید مهدی باکری، منبع: کتاب یادگاران

## شهید گمنام؟

هر کس بهش می رسید، می گفت: نور بالا میزنی!... گفتم: نور بالا می زنی!... گفت: کلیدش اتصالی کرده! هر چه بیشتر می گشتم، کمتر پیداش می کردم. بالاخره دیدم پشت سنگی پنهان شده؛ هم گریه می کنه و هم گریه و ناله و مناجات بچه ها را که آن طرف سنگ دور هم جمع شده بودند، ضبط می کنه. مرا که دید، اشک هایش راپاک کرد و انگشتش را روی دماغش گذاشت: هییییس!... نرم افزار روز شمار دفاع مقدس

## شهید حاج محمد جمالی

شهید جمالی همیشه دنیا را به یک کوپه قطار مثال میزد می گفت وقتی که سوار قطار شدی هیچ وقت به این فکر نیستی که مثلا پرده های قطار عوض کنی یا مبل های قطار را عوض کنی چون می دانید که زود به مقصد می رسید نیازی به این کارها نیست... برادرم هیچ چشم داشتی به این دنیا نداشت... راوی خواهر شهید مدافع حرم شهید حاج محمد جمالی

## شهید غلامعلی رجبی

شهید غلامعلی رجبی پول قرض الحسنه اش را به دیگران می داد و می گفت وام است و وقتی می گفتند دفترچه قسطش را بده می گفت کسی دیگر پرداخت می کند... و خودش پرداخت می کرد... بهترین شعرهایش را که خودش گفته بود می داد مداح میهمان در هیئت خودشان بخوانند... بعد هم می گفت هیئت امام حسین (ع) محل کشتی گرفتن مداحان نیست... همیشه از دوربین و فیلم برداری و شهرت فرار می کرد و آلوده دستگاه های صوتی آن چنانی نبود... با اخلاص در صحن امام رضا (ع) قرار گذاشت چهارده قدم به نیت چهارده معصوم (ع) بردار و چهارده بیت شعر بگه... با چشمان گریان رو به حرم قدم برداشت و با اخلاص و چشم گریان گفت، قربون کبوترای حرمت... قربون این همه لطف و کرمت و... گفت و گفت تا شد شعری که هر کس، امروزه پا به صحن با صفای امام رضا (ع) می گذارد این شهر را با خودش زمزمه می کند... راوی: ناصر کاوه

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوه

الله

«السلام عليك يا علي ابن موسى الرضا(ع)»

آن شب توی همان صحن همیشگی که به امام رضا(ع) توسل می کرد، با مولا قرار گذاشت ۱۴ قدم به سمت ضریح بردارد و باهر قدم یک بیت برای آقا «امام رضا (ع)» بگوید. قدم برمی داشت، اشک هایش می ریخت و زیر لب زمزمه می کرد... «قربون کبوترای حرمت قربون این همه لطف و کرم از روزی که با تو آشنا شدم مورد مرحمت خدا شدم گفته ای هر کی بیاد به پا بوسم تو گرفتاری بدادش می رسم منم امروز به زیارت اومدم به امیدی در خونهات اومدم گفته ای هر کی بیاد به دیدنم من میام سه جا بهش سر می زنم توی قبرم رضا جون منتظرم که بزاری کف پاتو رو سرم از گناه بال و پرم سوخته شده چشم من به حرمت دوخته شده...»

شاعر این اشعار کسی نیست جز یکی از ذاکران و مداحان اهل بیت(ع) که در ۶ مرداد سال ۱۳۶۷ در عملیات "مرصاد" با ذکر یازهرا (س) ردای شهادت را پوشید و به دیدار معبودش شتافت... شهید "غلامعلی جندقی" معروف به "غلامعلی رجبی" شهرت را در آسمانها می جست و نه روی زمین. او از تظاهر و شهرت طلبی بیزار بود و خواهان شهرتی جاوید و ابدی از خداوند متعال و ائمه معصومین (ع) بود و همین خلوصش باعث شده اشعارش تقریباً هر روز در حرم امام و در همه ایام برای «حضرت رضا(ع)» خوانده شود و زائرین نائب الزیاره این مداح با اخلاص، شهید باشند.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصرکاوه  
خاطره ای از مداح اهل بیت(ع)، شهید غلامعلی رجبی

رجبی

غلامعلی

سکینه

کتاب اخلاص در پیشگاه شهدا، ناصرکاوه

یا مهدی است در کن





شهید عبدالحمید دیالمه

مطمئن باشیم در هر شغلی که هستیم، اگر ذره‌ای عدم خلوص در ما باشد، امروز سقوط نکنیم، فردا سقوط می‌کنیم. فردا نباشد، پس فردا سقوط می‌کنیم. چون انقلاب هر زمان یک موج

کتاب احسان شهدا، ناصر کاوی



کتاب اخلاص شهدا، ناصر کار

مرد پولادین

شهید لاجوردی ملاحظه گفتن این و آن را نمی‌کرد

# شهید لاجوردی اخلاص بالایی در خدمت داشت



بنیاد کار و مدار خانواده شهید لاجوردی  
و نهادی مؤلفه و استقامی

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کار

## شهید حمید قلنبر

چیزی که همیشه روی آن تأکید داشت، مسأله ی نفس بود. او نفس اماره را خوب شناخته بود و خیلی خوب می فهمید که چه کاری نفسانی است یا خدایی. در زندگی همیشه تأکید بر خالص بودن کارها داشت. مسأله ی ریا را بسیار خوب درک کرده بود. می گفت: «اگر من کار بسیار مهمی انجام دادم و به اسم دیگری تمام شد، اما ناراحت نشدم، این نهایت خلوص است. اما اگر ناراحت شدم و حتی برای لحظه ای چیزی در ذهنم گذشت و بخواهم دیگران بدانند که چه کرده ام، شرک است. کار را باید فقط و فقط برای رضای خدا انجام داد.» منبع: کتاب راز پرواز، ص ۶۱.

## شهید گمنام

...سلام حمید جون!... اینجا چه می کنی؟ پیژامه اش را تا زانو بالا زده و با یک دست شیلنگ و با دست دیگرش جارو را گرفته بود. اندامش با این که لاغر و استخوانی بود، ولی محکم نشان می داد. چشمانش گرد و مهربان بود و... من که از دیدنش سیر نمی شدم، رفتم جلو و گفتم: «بده کمکت کنم.» خندید و گفت: «نه حمید جون! فقط آبدارخانه مونده که اون هم یکی دو دقیقه دیگه تموم می شه... خب چه خبر... درست چطوره؟» به دیوار تکیه دادم... از مسجد بوی خوش خدا می آمد. شیشه ها، منبر، کتابخانه ی نقلی مسجد، همه شسته شده بود. کفش هایم را درآوردم و خنکی موزائیک ها را کف پاهایم حس کردم. حیاط با ایرانیت پوشیده بود. هر زمان وارد مسجد می شدم، حس غریب، زیبا و ناشناخته ای احاطه ام می کرد. طوری که دوست داشتم مانند «علی»، با هر قدمی که برمی دارم دعایی، قرآنی، تسبیحی چیزی بگویم. او بوی مسجد می داد. بوی بهشت... ریش کم به طلایی می زد و نفوذش را می توانستی از طریق رفتار و کارهایی که به سنش نمی خورد و انجام می داد... درک کنی... منبع: کتاب هور و همیشه، ص ۲۴.

## شهید بهروز لطفی

فرماندهی گروهان ایثار، تمام بچه های بسیجی را در آسایشگاه جمع کرد و پس از صحبت کوتاهی برای نیروهایی که آموزش می دیدند تا به زودی عازم جبهه شوند، از آن ها پرسید: «چه کسانی حاضرند هم اکنون اسلحه تحویل بگیرند؟» همه ی نیروها دست خود را به نشانه ی آمادگی بالا بردند. فرمانده احسنت گفت و نگاهی به سطح آسایشگاه کرد که نیاز به جارو و نظافت داشت و بعد سؤال کرد: «خب ما الان کسانی که علاقه دارند سلاح به دست بگیرند را شناختیم. حالا چه کسی جارو به دست می گیرد و این آسایشگاه را نظافت می کند؟» تنها شهید بهروز لطفی دستش را بالا برد و مخلصانه به این کار مشغول شد... منبع: کتاب: آه باران، ص ۳۶.

## شهید احمد هویزی

هنگامی که به «گردان جعفر طیار (علیه السلام)» در «جبهه ی فاو» مأموریت پدافندی داده شد، خاکریزهای خط، احتیاج به ترمیم داشتند. هر دسته مأمور شد، خاکریز مقابل خود را باگونی ترمیم کرده و دستشویی صحرائی برای خود بسازد. شهید علی اموری که مسئولیت یکی از دسته ها را به عهده داشت، از نیروهایش برای این کار داوطلب خواست و شهید احمد هویزی که از نیروهای قدیمی گردان بود، برای ساخت دستشویی اعلام آمادگی کرد. در حالی که این برای بسیاری کار ناخوشایندی بود و می گفتند ما آماده ایم بجنگیم، نیامدیم که این کارها را بکنیم. در یک روز گرم شهید هویزی از صبح تا شب کار را تمام کرد. او مسئول ادوات دسته بود و شلیک مداوم خمپاره ۶۰ او بود که امان دشمن را بریده بود. شهید احمد هویزی در همین مأموریت به آرزوی خود رسید و به ملکوت اعلی پیوست... منبع: کتاب آه باران، ص ۵۰.

## شهید گمنام

بچه های گروهان غواصی را هفته ای یک مرتبه به مرخصی می فرستادند. هر کدام از ما دو جفت پوتین داشتیم. یک جفت برای زمانی که می رفتیم توی آب و یک جفت دیگر برای هنگامی که به مرخصی می رفتیم و یا کارهای دیگری انجام می دادیم. زمان مرخصی رفتن، پوتین های عملیاتی خود را که حسابی گلی و کثیف شده بود، می گذاشتیم کنار چادرهای خودمان و پوتین های نو را می پوشیدیم و به شهر می رفتیم. وقتی از مرخصی برمی گشتیم، می دیدیم که پوتین های گلی کنار چادرها همه تمیز و واکس خورده هستند. من از این عمل تعجب می کردم. از هر کسی در این مورد سؤال می کردم، بی خبر بود. تصمیم گرفتم این معما را حل کنم. هفته ی بعد که به مرخصی رفتم، صبح زود جمعه خودم را به پادگان

کتاب انکس شهدا، ناصرکار

رساندم. وقتی به آن جا رسیدم، دیدم فرمانده ی گروهان در حال واکس زدن پوتین های بچه های غوَّاص می باشد و معاون او هم کمکش می کند. گفتم: «بالآخره شما را پیدا کردم. پس شما هستید که هر هفته پوتین های گلی را تمییز می کنید!» فرمانده گروهان خواهش کرد این مطلب را به کسی نگویم. کتاب آه باران، ص ۵۰.

### شهید عبدالامیر جراح زاده

شهید «عبدالامیر جراح زاده» که یکی از فرماندهان دلیر «گردان جعفر طیار (علیه السلام)» بود، پس از آن که یک سال تمام در جبهه ی جنگ تلاش و کوشش نمود و در چند مأموریت و عملیات از خود فداکاری و ایثار نشان داد، برای چند روز مرخصی به خانه می آید، به مادرش می گوید: «مادر جان! بهتر است لباس شخصی بر تن کنم. زیرا همسایگان با دیدن لباس های نظامی من فکر می کنند من در جبهه کاری انجام می دهم.» منبع: کتاب آه باران، ص ۹۷.

### شهید غلامرضا شریفی پناه

پدرش از تجار معروف فرش «بیرجند» بود. «غلامرضا» هم از بچگی این حرفه را آموخته و در آن مهارت پیدا کرده بود. گاه گذاری که یکی از همکاران می خواست فرش معامله کند، سراغ «غلامرضا» می رفت و به عنوان کارشناس از او کمک می گرفت. مدتی هم این کار را به عنوان حرفه در پیش گرفت و درآمد خوبی هم کسب کرد، اما یک دفعه آن را کنار گذاشت. به طوری که اگر کسی اسم فرش را می برد، حرفش را قطع می کرد. تعجب آور بود. علت این تغییر رویه را پرسیدیم و گفتیم: «آقا! شما که تخصص دارید، درآمد این کار هم خوب است. چرا دنبالش را نمی گیرید؟ شما می توانید به عنوان تاجر فرش مطرح شوید!» در جوابمان می گفت: «یک دفعه احساس کردم که این کار پرسود، مرا به سمت مسائل اقتصادی متمایل می کند. ممکن است در مقابل این سود، از اهداف مذهبی فاصله بگیرم. برای همین هم تصمیم گرفتم که دیگر دور و بر خرید و فروش نرم. اگرچه مطمئنم که هیچوقت از حدود شرعی عدول نمی کنم، ولی همین قدر که ذهنم مشغول سود باشد، کافی است تا از قافله خدایی باز بمانم» من و مادر از «قاین» به بیرجند رفتیم که «غلامرضا» را ببینیم. چون علاقه ی زیادی به مادر داشت. آن روز را در خانه مانده بود. چیزی نگذشت که فهمیدیم روزه است. قصد داشت وضو بگیرد، جوراب هایش را که در آورد، چشم مادر به انگشتان کبودش افتاد. با نگرانی پرسید: «چرا پاهات این قدر کبود شده مادر جان؟» غلامرضا خندید و گفت: «خودمان را برای حمله آماده می کنیم. ما را تعلیم می دهند. از کوه ها و تپه های صعب العبوری می گذریم. خوب، توی این راهپیمایی های طولانی، پوتین، انگشت هایم را زده است.» یک دفعه خنده از روی لبانش جمع شد و با حسرت گفت: «من دوست دارم که توی این تعلیم ها، همه ی گوشت هایم آب شود و فقط رگ و پوست و استخوانم بماند. شاید به همراه آن ها گناهانم هم پاک شود.» کتاب: بحر بی ساحل، صص ۱۵۷-۱۵۶، ۱۶۸.

### شهید دکتر سید احمد رحیمی

بیشتر اوقات روزه می گرفت. تا جایی که این اواخر ورزشش به شدت کم شده بود. پس از شهادت «احمد» یادداشتی از او به دستم رسید که به خط خودش نوشته بود: «حرکتی از من سرزد که شایسته نبود. پس باید به جبران چهار ماه روزه بگیرم و مبلغی انفاق کنم.» یعنی به این طریق اعمالش را محاسبه می کرد. دوستانش در سپاه و جهاد به نیابت از احمد و به احترام نوشته اش، همگی روزه گرفتند. مبلغی هم که برای انفاق در یادداشتش قید شده بود، در ملاقاتی به امام (ره) تقدیم کردیم. البته حضرت امام (ره) عین مبلغ را به فرزند «احمد» بخشیدند. متهمی که بدون مجوز، اسلحه حمل می کرد و هنگام دستگیری از احمد یک سیلی خورده بود، نقل می کرد: «شبانۀ زنگ خانه به صدا درآمد. در را باز کردم. آقای رحیمی بود. رو به من کرد و گفت: اجازه می دهید به داخل منزل بیایم؟ گفتم بفرمایید. اما ترسیدم که نکند باز هم بچه های سپاه آمده اند تا خانه ام را بازرسی کنند. آقای رحیمی به وسط حیاط که رسید، ایستاد و گفت: آقا! آن شب که دستگیرتان می کردم، یکی سیلی به ناحق زدم. حالا آمده ام تا قصاصم کنی. من که شگفت زده شده بودم، گفتم: نه آقا! قصاص برای چی؟ من داشتم فرار می کردم، شما هم مجبور شدی. به اصرار گفت: من یکی سیلی زدم. شما هم یک سیلی بزن. من طاقت قیامت را ندارم. از رفتار جوانمردانه اش بی اختیار شدم. سرم را خم کردم تا دستش را ببوسم. اما او نگذاشت ولی من سینه اش را بوسیدم و گفتم: من هرگز این کار را نمی کنم. او که می دید به هیچ وجه راضی به قصاص نیستم، موقع رفتن گفت «پس در همین دنیا بگذرواز من راضی باش.» منبع کتاب: افلاکیان، صص ۱۴۰-۱۳۹ و ۱۶۶.

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کار



## برق خلاص

اخلاص اور از کجا میشود  
فہمید؟ از اینجایی کہ اصلاً  
دنبال دیدہ شدن نبود؛ یک  
ذرہ ای ہم از دیدہ شدن فرار  
میکرد؛ حالا جوری شدہ  
کہ ہمہ ی دنیا دارند اورا  
می بینند... در جلسات رسمی  
معمولی کہ ما غالباً با ہمین  
مسئولین مختلف کہ ارتباط با  
کار او داشتند داشتیم،  
حاج قاسم یک گوشہ ای  
می نشست کہ اصلاً دیدہ  
نمیشد. آدم گاہی اوقات  
میخواست بدانند یا استشہاد  
کند، باید میگشت تا اورا پیدا  
میکرد؛  
خودش را جلوی چشم قرار  
نمیداد و تظاهر نمیکرد.

۱۳۹۸/۱۰/۱۸

۱۴۰۰/۱۰/۱۱



# هرمان، سلیمان

نیست. قهرمان این کار سلیمانی بود.





# فقط برای خرد

از اینکه مردم می گفتند «روضه خانه حاج قاسم» ناراحت بود. گفت بهتر است اسمی روی این مکان بگذاریم که به آن اسم شناخته شود. خانه اش را وقف کرد و نامش را گذاشت بیت الزهرا(س) تا دیگر اسمی

از خودش نباشد.  
کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوه



ضدانقلاب شایعه کرده

بودند، فرمانده لشکر از ترس یک

تونل زیرخانه اش ساخته که بتواند

فرار کند. خاک های جلوی خانه را

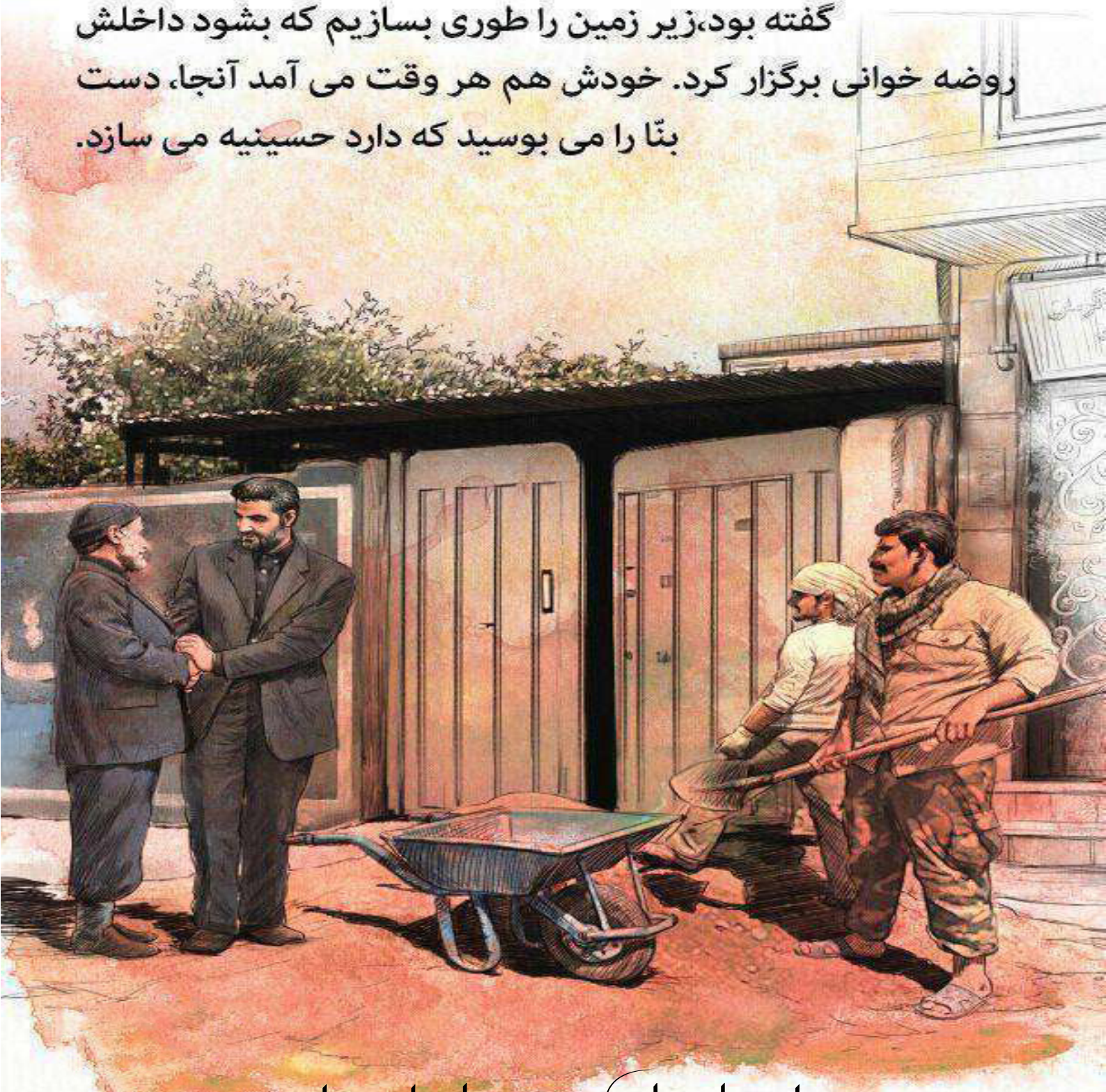
دیده بودند.

گفته بود، زیر زمین را طوری بسازیم که بشود داخلش

روضه خوانی برگزار کرد. خودش هم هر وقت می آمد آنجا، دست

بنا را می بوسید که دارد حسینیّه می سازد.

# فقط برای خدا



کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوی



# فقط برای هر

در اوج درگیری‌های سوریه با داعش، خودش را به  
مراسم تاسوعا و عاشورای روستا رساند.

گفتم: ما که این جا بودیم و انجام وظیفه می کردیم؛ شما  
چرا در این شرایط آمدید؟

گفت: «این روضه‌ها، بخشی از جنگ با دشمن است.»  
کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوی



# فقط برای خدایان

روضه که تمام شد، غیبش زد، خیلی گشتیم تا متوجه شدیم رفته  
است سراغ شستن سرویس های بهداشتی.  
نگذاشت کسی کمکش کند.  
می گفت: افتخارم این است خادم روضه‌ی حضرت زهرا(س) باشم.

کتاب اخلاص شهدا، ناصرکار



# فقط برای خضر

دعوت مان کرد به مراسم روضه روستا. تصور می کردیم مراسم بزرگی باشد؛ با تشریفات و تدارکات خاص.

بیست نفر دور هم نشسته بودند در خانه پدری اش. یک روحانی آمد نماز جماعت خواند، بعد هم چند دقیقه روضه خواند و تمام. گفت: ما روضه روستا را مثل قدیم ساده برگزار می کنیم. گاهی خودش را از سوریه یا لبنان و عراق می رساند به همین

مجلس ساده. کتاب اخلاص شهدا، ناصرکار



# فقط برای خرد

با ابومهدی امهندس و بچه های حشدالشعبی آمده بود شادگان،  
کمک سیل زده ها. برای شان سفره انداختیم.  
تک تک نیروها و محافظ ها را به اسم صدا زد که بیایند سر سفره.  
برای شان لقمه می گرفت و می گذاشت در دهان شان؛ مثل مادر.

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاره

# فقط برای خیر

وقتی جنگ به قسمت شهری کشیده شد،

برخی به ناچار وارد منازل مردم شدند.

ایستاد به سخنرانی برای نیروها:

« اگر به شهر شما حمله شود، دوست

دارید وارد خانه تان شوند؟ خیلی

باید مراقبت کنید از حق الناس؛ حتی اگر وسیله ای به اشتباه جابجا

شده، بگذارید سر جایش.

خدا از شما امتحان می گیرد، از امتحان سربلند بیرون بیایید.»



کتاب اخلاص شهید، ناصر کاره

همه منتظر مداح بودند.

یک نفر، جوان هفده هجده ساله‌ای را

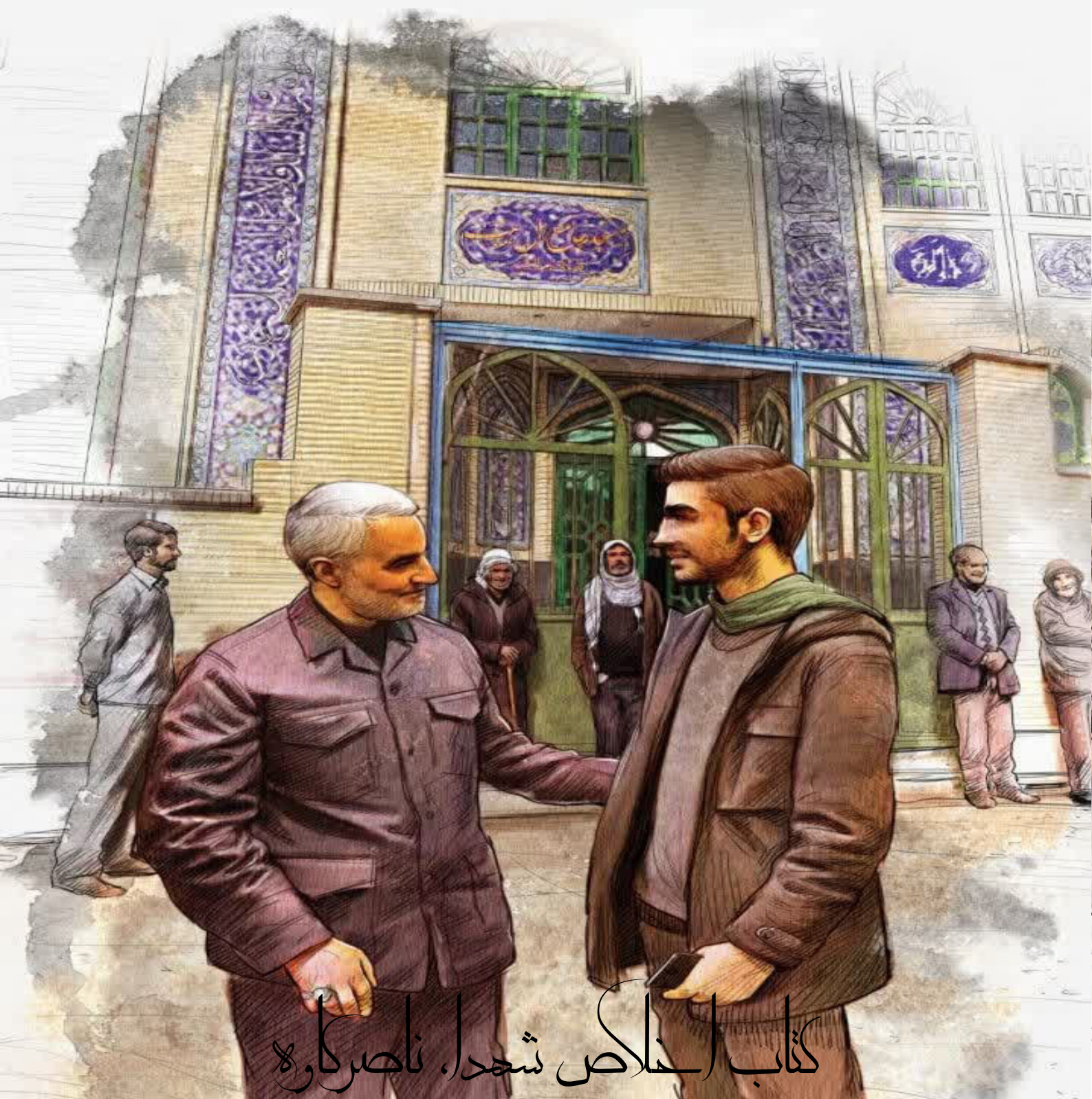
نشان داد و گفت: مداح آمد...

بلند شد و رفت به استقبالش. بعد از

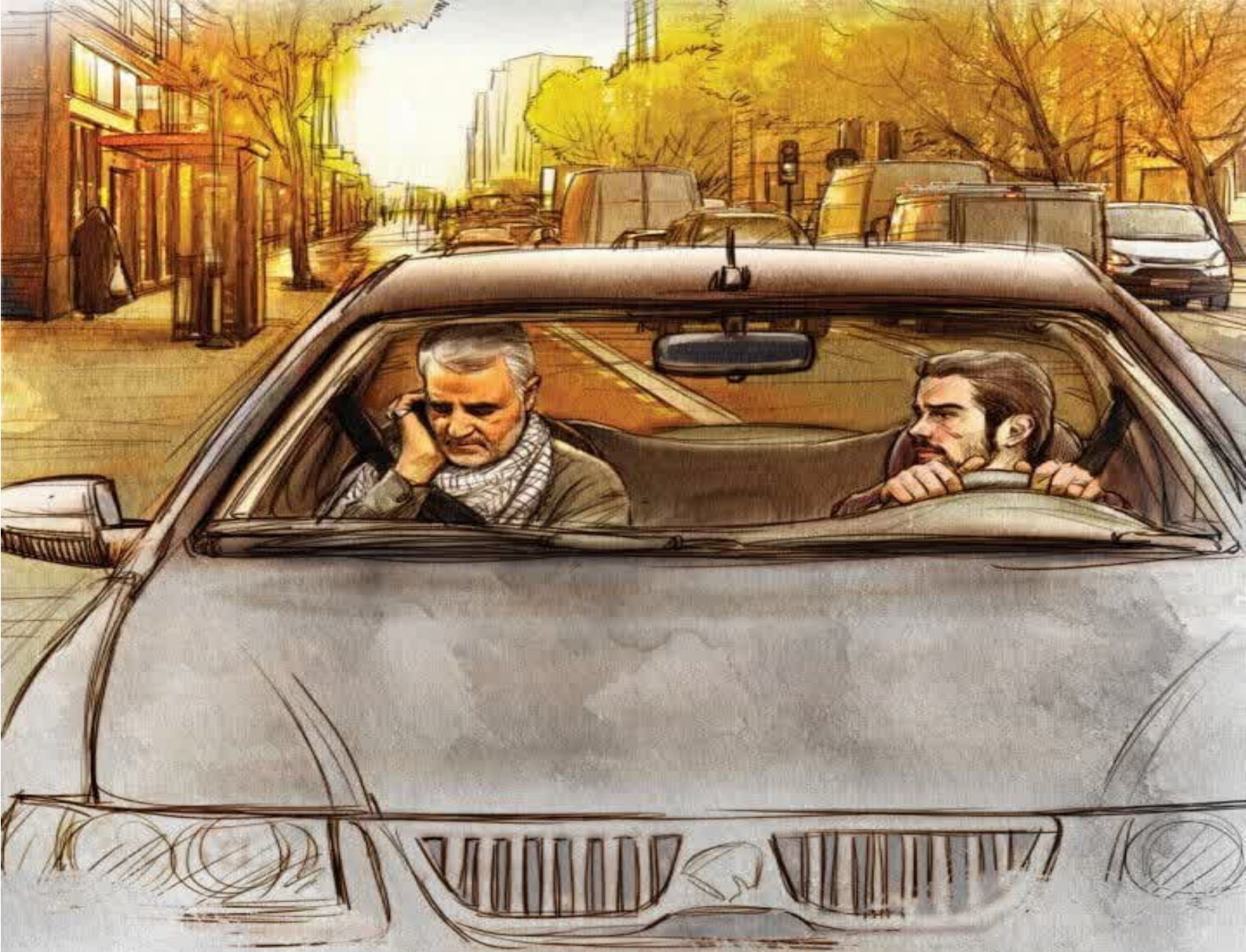
مراسم هم خودش بدرقه‌اش کرد؛ مثل یک

مداح پُرآوازه؛ مثل یک میهمان ویژه.

# فقط برای خدای



کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاره



# فقط برای خدایم

نتوانسته بود خودش را برساند به روضه خوانی روستا. توی ماشین  
با مداح تماس گرفت و گفت: اگر وقت داری، روضه‌ای را که دیروز  
خواندی، برایم بخوان.

پای روضه تلفنی، آرام آرام اشک می‌ریخت.



کتاب انکس شهدا، ناصرکاره





# فقط برای خدا

وسط مجلس روضه گفت: «یک استکان چای برای من بیاور.»  
چای را برایش بردم. می‌دانستم فقط می‌خواهد مطمئن شود که  
استکان چای تمیز و چای تازه‌دم و معطر هست، یا نه؟  
همیشه این کار را می‌کرد؛ به کار خادماهای آشپزخانه و آبدارخانه  
هم نظارت می‌کرد که مبدا مجلس امام حسین علیه‌السلام کم

و کسری نداشته باشد. کتاب احکام سعدی، ناصر کاویانی

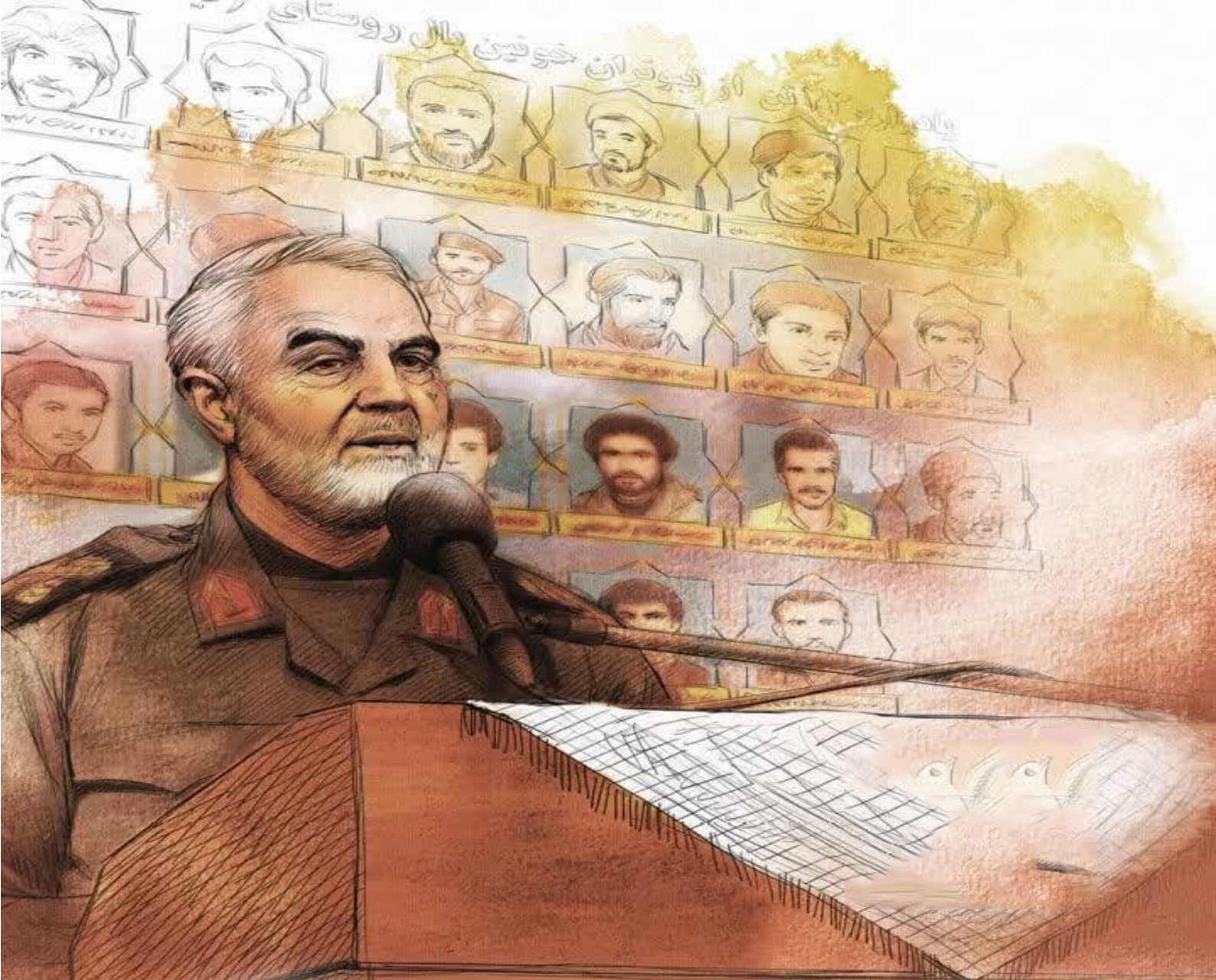


# فقط برای خضر

کربلای پنج؛ نه راه پیش داشتیم و نه راه پس.  
شده بود نبرد تن و تانک.

همی دانم از کجا رسید؛ سوار بر موتور و آرپی جی به دست.  
با دیدنش جان گرفتیم؛ آن قدر جنگیدیم که تانک های دشمن عقب  
نشینی کردند.

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوه



# فقط برای خدایا

قبول کرده بود سخنان یادواره شهدای یک روستا باشد.  
وقتی متوجه شد برای مراسم مردم را بازرسی می کنند،  
گفت با این وضعیت سخنانی نمی کنم، مگر اینکه دست از  
بازرسی مردم بردارید.

کتاب انصاف شهدا، ناصر کاوی

# فقط برای خرد

جلوی در می نشست. به احترام هرکس که وارد مجلس روضه می شد، می ایستاد. جوانی که معلول ذهنی حرکتی بود، با کفش پاره و لباس کهنه وارد مجلس شد. جلوی پای او هم مثل دیگران بلند شد. سلام کرد و خوش آمد گفت. بعد هم با احترام او را بغل کرد، بوسید و یک گوشه نشانند.



کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاره



# فقط برای خیر

یک روز از ماه را نذر جانباز هفتاد درصد کرده بود. می‌رفت نجف آباد اصفهان، تمام کارهای جانباز را انجام می‌داد؛ از حمام بردن تا شستن لباس و نظافت.

سوریه بود که خبر شهادت جانباز را دادند. یک نفر را مامور کرد برود نجف آباد، هم در مراسم شرکت کند، هم کاری روی زمین

نماند.  
کتاب اخلاص شهدا، ناصرکار



# فقط برای خدای

صدای گلوله از پشت تلفن می آمد.

گفت: شنیدم در تهران برف سنگینی باریده. آهوها این طور مواقع برای پیدا کردن غذا می آیند پایین. فوری مقداری علوفه تهیه کن و بگذار اطراف پادگان که از گرسنگی تلف نشوند.

بعد از ظهر دوباره تماس گرفت که نتیجه را بپرسد. گفتم: دستور انجام شد. حالا چرا از وسط جنگ با داعش پیگیر غذای آهوها هستید؟

گفت: به شدت به دعای خیرشون اعتقاد دارم.

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاویانی



# فقط برای خدا

از شهر دیگری آمده بودند به روستای قنات ملک، تا در مراسم روزه مشکل‌شان را با خودش در میان بگذارند. نشست پای صحبت‌هایشان و قول رسیدگی داد. بعد هم سفارش کرد ازشان به خوبی پذیرایی شود.

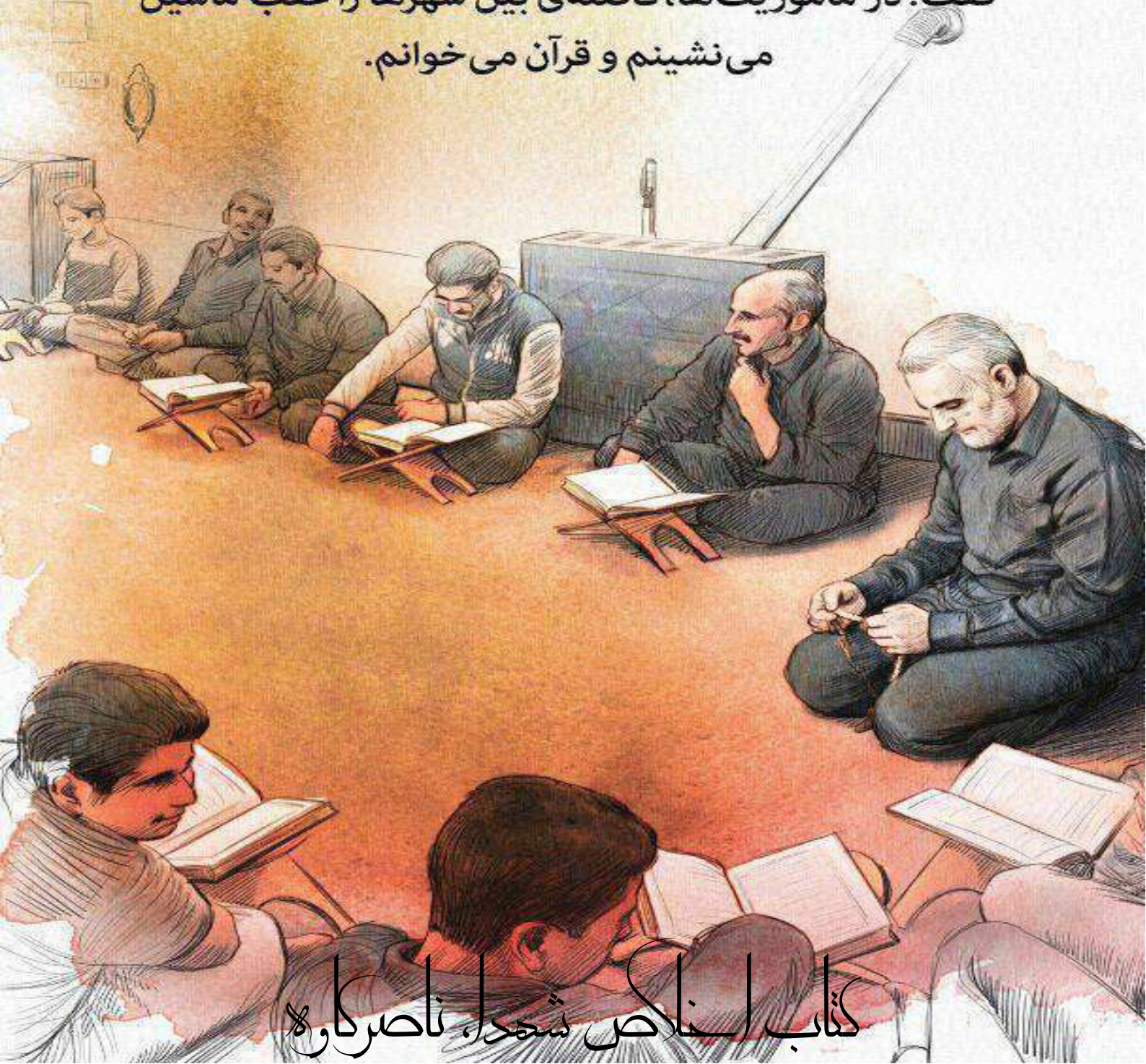
می‌گفت: «گره‌گشایی از مشکلات مردم، برکت این روزه‌هاست.»

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوی

# فقط برای خدا

سرزده آمد به جلسه‌ی قرآن روستا. مثل بقیه نشست یک گوشه و شروع کرد به خواندن؛ از حفظ.

پرسیدم: شما با این همه مشغله چه طور فرصت حفظ قرآن داشتید؟  
گفت: در ماموریت‌ها، فاصله‌ی بین شهرها را عقب ماشین می‌نشینم و قرآن می‌خوانم.







رفته بود بالای داربست، آب  
باران را از روی خیمهٔ بیت الزهرا  
می ریخت پایین.  
در مراسم اهل بیت نمی گذاشت کار  
روی زمین بماند.

فقط برای خدا

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوه



دارای سخن قانع کننده  
در عرصه سیاست



مراقب حدود شرعی  
در میدان جنگ



گذراندن همه عمر به  
جهاد در راه خدا



پیت شده‌ی اسلام و  
مکتب امام



اهل مجاهدت  
مخلصانه و شجاعانه  
در راه آرمانها



اهل توقف و  
تردید نبودن



اهل زندگی معمولی  
و بی پیرایه



با صفا، روراست و  
بی خدعه



عمل  
صادقانه



اخلاص و انجام کار  
برای خدا



روانده جنگا و مسلط  
بر عرصه‌ی نظامی



وفادار به اسلام  
و انقلاب



مظهر تلاش و کار  
خستگی ناپذیر

مروری بر خصوصیات شهید (حاج قاسم سلیمانی)

# قهرمان صدر

کتابت آیات الهی در سینه‌ی شهید سلیمانی و مظاهر ارزش‌های فرهنگی، معنوی

مسئولیت پذیر



پایند به خط امام



وفادار به وظیفه خود در قبال ملت و امت



خطر پذیر و دارای شجاعت و تدبیر توأمان



حزبی نبودن و ذوب در انقلاب و اهل انقلابی گری



عاقل و دارای درایت و تیزهوشی



مؤمن و اهل معنویت و آخرت جویی



همراه کردن ایمان با عمل صالح و حرکت جهادی



شهادت طلبی و شوق شهادت داشتن



پیرو زدر جهاد اکبر



اهل خود سازی



زندگی شهیدانه



فداکار و نوع دوست



بمانی) از نگاه رهبر انقلاب اسلامی

# ق و اخلاص

و انقلابی ملت ایران) دانشمند و اخلاص و صداقت شهیدان و نایب کار





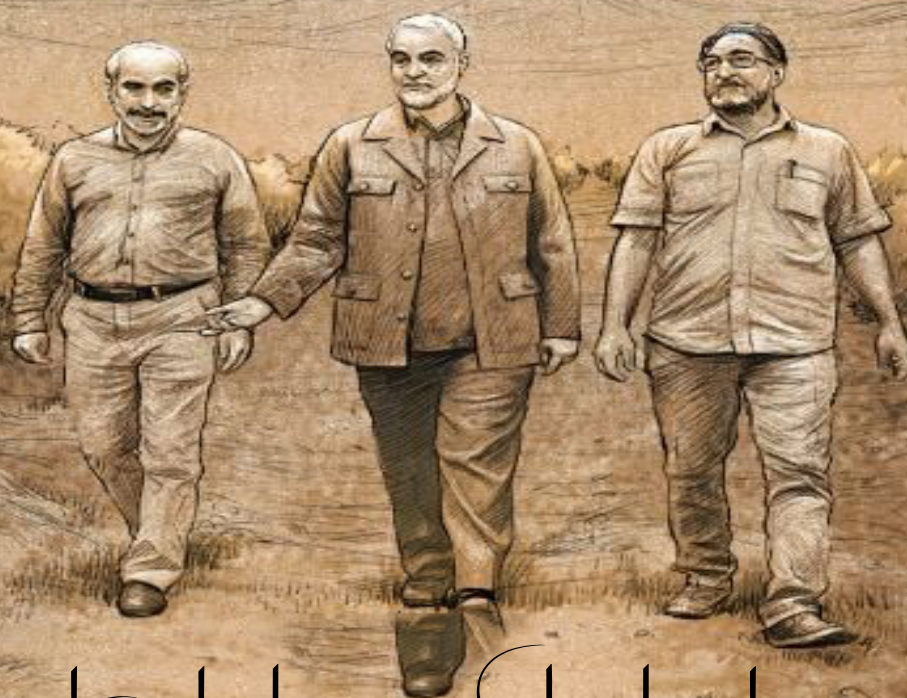
# فقط برای خرد

باغبان اسم رئیس جمهور آمریکا را گذاشته بود روی سگش.  
وقتی فهمید، عصبانی شد. گفت: درسته که او دشمن ماست  
و ما قبولش نداریم، ولی یک انسانه؛ هیچ وقت اسم یک  
انسان را بر روی حیوان نگذار.

کتاب اخلاص شهدا، ناصرکار

# فقط برای خرد

با هم رفتیم به محل تولدش. همه جا را نشان مان داد و گفت:  
اگر روزی آقا به من اجازه بدهند از شغلم کناره بگیرم، حتماً  
به روستا برمی‌گردم و دوباره کار پدرم را انجام می‌دهم. پدرم  
کشاورز بود؛ تمام این بوته‌ها را با دست خودش کاشت.  
دوست دارم برگردم و یک کار درآمدزا از همین بیابان که کسی  
برای آن ارزشی قائل نیست، برای جوان‌های روستا مهیا کنم.



کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاره



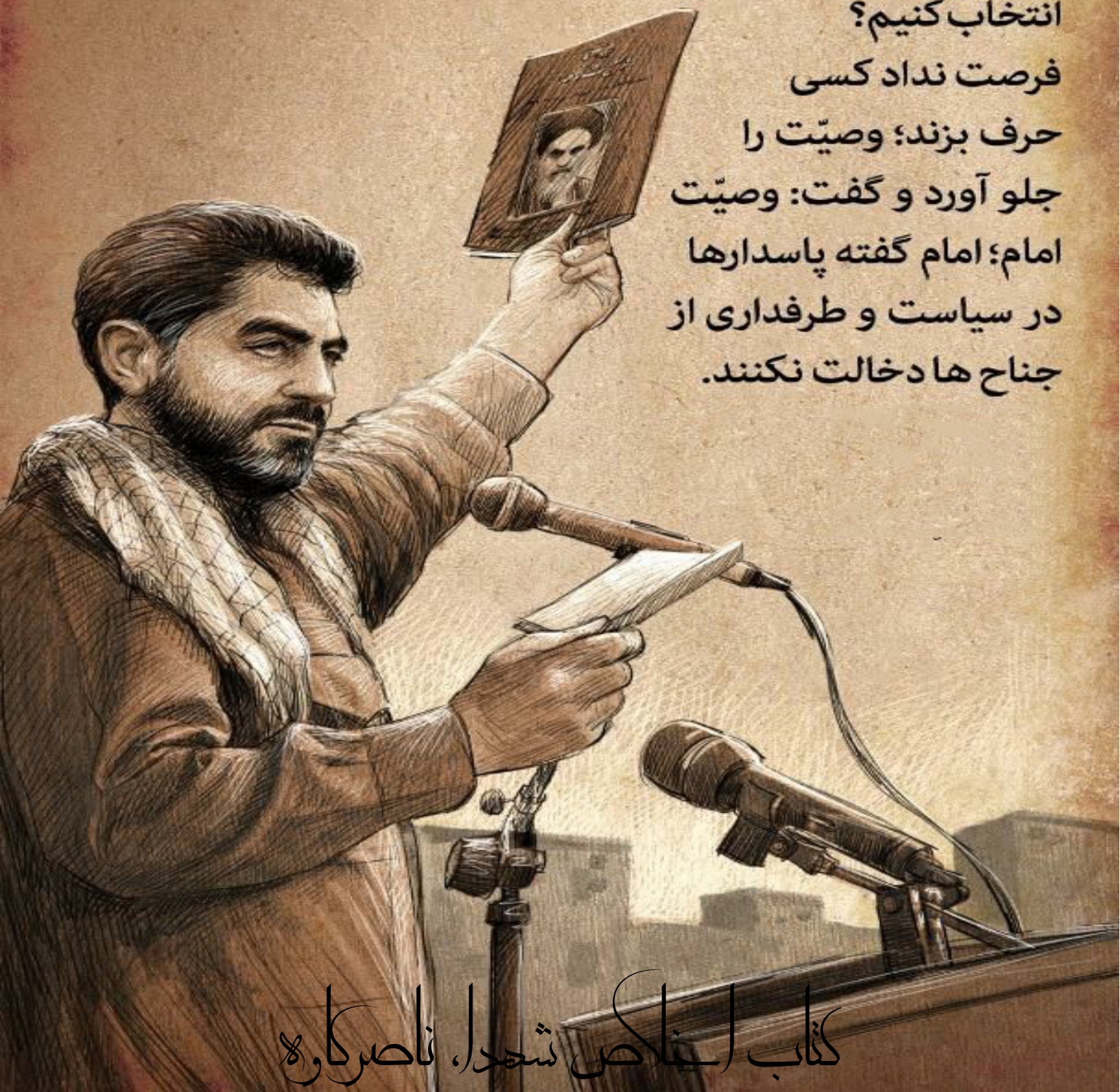
# فقط برای خرد

وقتی واحد گزینش، افرادی رو بدلیل گذشته آنها؛ رد می کرد،  
ناراحت می شد.

گفت: قبل از سال ۵۷ کدامیک از ما مسلمان بودیم؟  
نفس امام باعث شد ما مسلمان شویم. ما باید ببینیم قبل از  
انقلاب چگونه افرادی بودیم، تا حالا به بهانه گذشته افراد با  
آنها این گونه برخورد نکنیم.

# فقط برای خدای

وسط میدان صبحگاه  
دست‌هایش را بالا گرفت؛ یک  
دستش وصیت‌نامه‌ی امام بود،  
یک دستش نامه‌ی حمایت از  
یک نامزد انتخابات.  
گفت: حالا کدام را  
انتخاب کنیم؟  
فرصت نداد کسی  
حرف بزند؛ وصیت را  
جلو آورد و گفت: وصیت  
امام؛ امام گفته پاسدارها  
در سیاست و طرفداری از  
جناح‌ها دخالت نکنند.





# فقط برای خرد

ظرف غذايش که دست نخورده می ماند، وحشت می کردیم.  
مطمئن می شدیم به گروهانی در یک گوشه خط لشکر غذا  
نرسیده؛ این طوری اعتراض می کرد به کارمان.  
تا آن گروهان را پیدا نمی کردیم و غذا نمی دادیم به شان، لب به  
غذايش نمی زد.  
گاهی چهل و هشت ساعت غذا نمی خورد تا یقین کند همه غذا  
خورده اند.

کتاب انکس شهدا، ناصر کاره





# فقط برای خرد

جانبازابالای پنجاه درصد بود؛ هم حقوق جان بازی داشت، هم  
حق پرستاری.

کارت بانکی اش را داد؛ گفت این پول رو خرج درمان جان بازهایی  
کنید که توانش رو ندارن.

این همه سال، به موجودی کارت دست نزده بود.

کتاب اخلاص شهدا، ناصرکار



# فقط برای خدا

در فرودگاه

دمشق نماز جماعت

خواندیم. نماز که

تمام شد، یک نفر از پشت سر گفت نماز دوم را با تاخیر

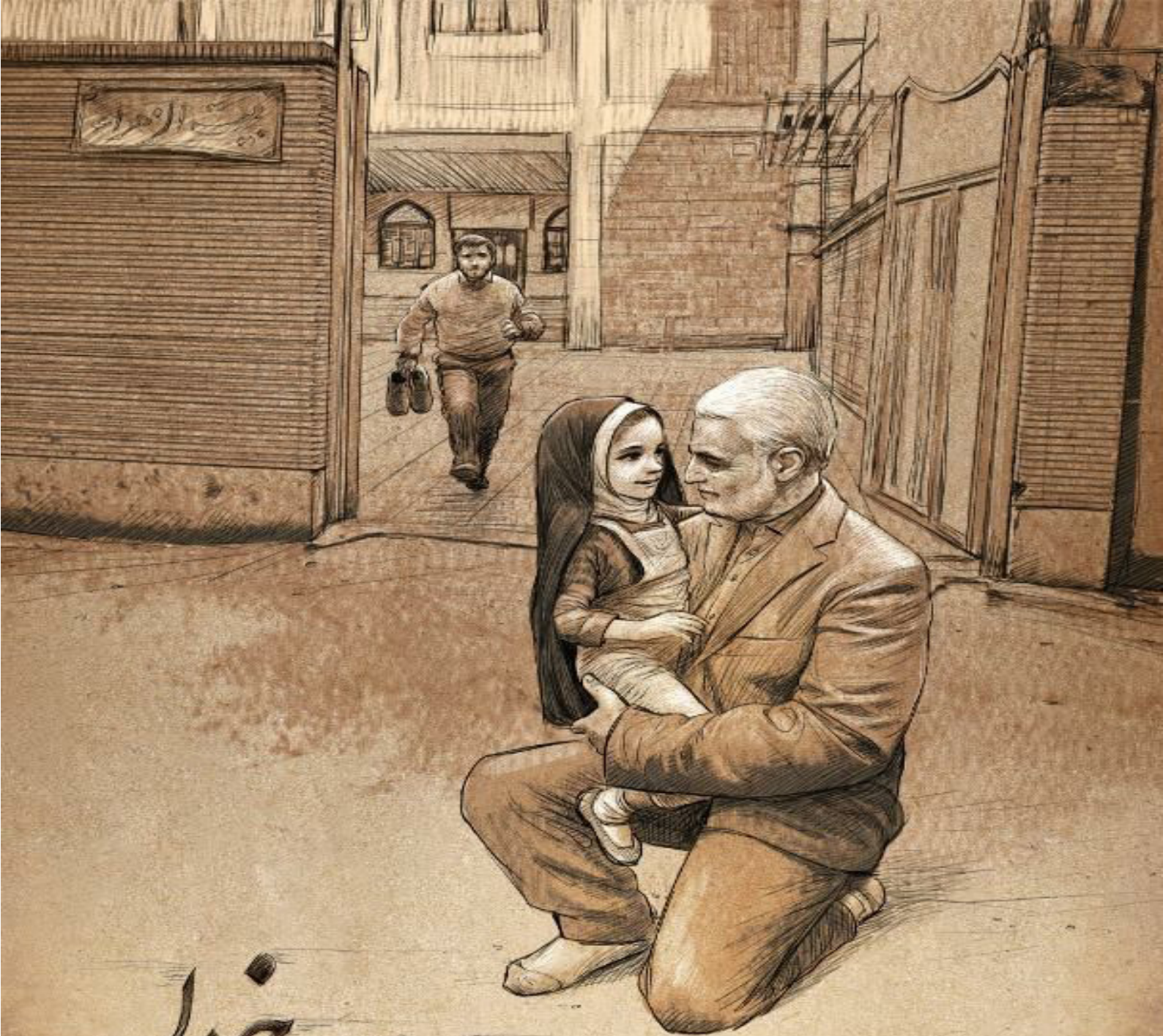
بخوانیم؛ حاج قاسم بود.

یک گروه از اهل سنت می خواستند نماز جماعت بخوانند،

جماعت ما مانعشان بود. می خواست اول اهل سنت نماز

جماعت بخوانند که روی وقت حساسیت بیشتری داشتند.

کتاب انکس شهدا، ناصرکار



# فقط برای خدایا

راه افتاد به دختر یکی از شهدا سر بزند؛ پابرهنه.  
تا برایش کفش ببرند، رسیده بود.

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاویانی

# فقط برای خضر

آمد به خط فاطمیون.

شب که شد، گفتیم لابد می‌رود یک جایی دور از هیاهوی  
رزمنده‌ها استراحت کند.

کفش‌هایش را گذاشت زیر سرش، گوشه‌ی اتاق دراز کشید.  
خودمان خجالت کشیدیم؛ اتاق را خلوت کردیم که چند  
ساعت استراحت کند.





# فقط برای خرد

فرش کوچکی انداخت گوشه حیاط خانه پدری اش؛ توی آفتاب.  
پیرمرد را از حمام آورد، روی فرش نشاند و سرش را خشک کرد.  
دست و پیشانی اش را می بوسید و می گفت: همه دل خوشی  
من توی این دنیا، پدرمه.

کتاب اخلاص شهدا، ناصرکار

## شهید رضا شکر پور

حقوق که می گرفت، مثل گوشت قربانی تقسیمش می کرد. قسط ها، فقرا، کمک به جبهه و... کمی هم برای خودمان می ماند.

گفتم: «کمک به جبهه دیگه برای چی؟ خودت که اون جایی. کمک از این بالاتر؟»

حاج رضا گفت: «ما برای اسلام و انقلاب کاری نمی کنیم. این وظیفه است یه پول ناقابل!»

بازی تمام شد. از گرما له له می زدیم. دویدیم سرچشمه ی آب. رضا آب نخورد. فقط صورت شست. گفتم: «آب خنکیه و زیر چشمی نگاهش کردم. چیزی نگفت. صورتش گل انداخته بود. گفتم: «نکنه روزه ای؟» لبخند تلخی زد: «مث این که ماه رمضونه!»

گفتم: «حالا که تکلیف نشدیم.»

گفت: «خوب و بد رو که می فهمیم. روزه خوبه. خدا دوست داره.» ققنوس و آتش، ص ۶۶.

## شهیدان رضا زارع، مسعود ماکنانی، ناصر موسی وند

سه تن از نیروهای بسیار مخلص و دوست داشتنی به نام های «رضا زارع»، «مسعود ماکنانی» و «ناصر موسی وند» به شهادت رسیدند. من قبل از عملیات با این سه نفر هم چادر بودم. یکی از فرماندهان گروهان ها، به شوخی به آن ها می گفت: «من صلاح می دانم که شما سه نفر پیش هم ننشینید. چون شما با هم شهید می شوید.»

عبادت، دعا و نیایش، صداقت و اخلاص؛ از جمله ویژگی های بارز این سه نفر بود. شب ها، شب زنده داری می کردند و کمتر می خوابیدند. هر وقت پیش هم بودند، بچه ها به شوخی، جمله ی فرمانده گروهان را به آن ها گوشزد می کردند. آنها لبخندی ملایم و دوست داشتنی می زدند و در پاسخ می گفتند: «شهادت، سعادت می خواهد.»

در حین عملیات، من جلوتر از آن ها حرکت می کردم. در همان وقت پای یک نفر از نیروها در درون گل و لای گیر کرد. به او کمک کردم تا از گل و لای بیرون آمد. خودم نیز از آنجا عبور کردم. وقتی به عقب نگاه کردم، دیدم بین ستون نیروها فاصله افتاده است. برگشتم تا جویای علت شوم. یکی از بچه ها گفت: گلوله ی دشمن بین بچه ها اصابت کرده و سه تن از بچه ها شهید شده اند. وقتی خودم را به آن جا رساندم، دیدم همان سه نفر بزرگوار در یک مکان با یک گلوله در کنار هم به شهادت رسیده اند... واقعیت هایی از جنگ، ص ۷۲.

## شهید علی نقی ابونصری

زمانی که تازه کار ساختمان ما تمام شده بود، در موقع اسباب کشی به منزل جدید، هیچ یک از اتاق های ما فرش نداشت. ما توانستیم فقط یکی از اتاق ها را با یک موکت کوچک قدیمی و یک فرش شش متری پرکنیم. وضعیت بدهکاری ما هم طوری بود که اجازه نمی داد به هیچ عنوان، فرش یا موکتی را خریداری کنیم. با وجود این، بعد از گذشت چند ماه، یک روز در جبهه تعدادی موکت شش متری به قیمت تعاونی، برای رزمندگان برده بودند.

یکی از دوستان علی که مسئول تقسیم موکت ها بود، چون از وضعیت علی خبر داشت، با اصرار زیاد از علی می خواهد یکی از آن ها را خریداری کند. اما چون علی هیچ وقت از این جور امکانات مادی برای نفع شخصی خود استفاده نمی کرد، قبول نمی کند و اصرار دوستش را رد می کند. اتفاقاً مدتی بعد، ما دیدیم که یک روز، همان دوستش به خانه ی ما آمد و همان موکت شش متری را که علی نگرفته بود، به خانه ی ما آورد. بعد معلوم شد ایشان از سهمیه ی خودشان آن را خریداری کرده و برای ما آورده بود. علی هم ناچار مبلغ ششصد تومان، پول موکت را به ایشان پرداخت.

در شب تولد «امام حسین (علیه السلام)» که برای علی و دو نفر دیگر از پاسداران در محل سپاه، توسط امام جمعه شهرستان، مراسم عقد انجام گرفت، امام جمعه به هر کدام از آن ها یک حواله ی یخچال به عنوان هدیه داد تا از بنیاد پانزده خرداد تحویل بگیریم. اما چون ما خودمان یک یخچال داشتیم، علی از گرفتن آن صرف نظر کرد و با وجودی که علی در آن موقع حتی یک فرش کوچک هم نداشت و ما در اتاق پذیرایی مادرشان زندگی می کردیم، هر چه به او اصرار شد که لااقل به جای یخچال یک فرش بگیرد، قبول نکرد. (۱۱)

منبع: کتاب چکیده ی عشق، صص ۱۷۲-۱۷۱.

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کار

## شهید تقی بهمنی

آمدند تا به هر نفر پانصد تومان حقوق بدهند. همه ناراحت شدند و اعتراض کردند که مگر ما برای پول و حقوق به این جا آمده ایم و بعدها برای این که بچه های رزمنده، ناراحت نشوند، تحت عنوان این که آن پول هدیه ی امام است و تبرک است، پول ها را به برادرها دادند. اما او هیچ وقت پولی نگرفت. پرسید: «این وهب کی بوده؟» یک چیزهایی بلد بودم. گفتم. دیدم یک جوری شده گفتم: «چی؟» تقی بغض آلود گفت: «دوست دارم وقتی سر مرا هم به مادرم تحویل دادند، مثل مادر «وهب» سرم را پرت کنه و بگه من پسرم را در راه خدا داده ام و هدیه ام را پس نمی گیرم.»

منم اشک می ریخت. داوطلبانه رفت. با عشق. نه این که مجبور باشه!

مرخصی بدون حقوق گرفت؛ از آموزش و پرورش. گفت: «می خوام برم جبهه. جنگ در رأس اموره.» بیست و پنج نفر بودیم. خسته و گرسنه و از همه بدتر؛ اتمام مهمات. دستور از فرماندهی ابلاغ شد: «عقب نشینی!»

فرمانده های دوقلو (تقی و مهدی) تا صبح پلک رو پلک نگذاشته بودند. «قراویز» حفظ شد. این بارمات اوج اخلاص و ایثار آنها شدیم. نیروهای کمکی تازه نفس، از نفس آن ها گرم شدند.

اذیت می شد. رفتم «همدان» و به دکتر، دردش را گفتم. سفارش فرستاد؛ درمان از راه دور. احوالش را پرسیدم. تشکر کرد و گفت: «خوب شدم. ولی اگر با این بیماری بودم بهتر بود!» «چرا؟» «آخه آن موقع بدنم می خارید و کمتر می خوابیدم.» تو وصیت نامه اش نوشته بود:

«من می دانم که جنگ تحمیلی پایدار نیست و خداوند وعده داده است که پیروزی از آن ماست. من شهادت را دوست دارم و هر لحظه به استقبال آن می روم. می خواهم با خونم، اسلام را یاری کنم. اگر خدا این قربانی را قبول کند. دو سال و نیم حقوق نگرفته بود. گفتم: «بیا بریم حقوق بگیریم.»

گرفت. ولی دادش به من. گفت: «امانت پیشت باشه.» بعد از شهادتش بسته ای آوردند دادند به من. پرسیدم: «این چی؟» گفتند: «حقوق شهید بهمنی. امانت پیش ما بوده. سفارش کرده که بدین دارالایتام همدان».... منبع: کتاب آیین تراز آب

## شهید مهدی باکری

نزدیک تر که شدم «آقا مهدی» فرمانده لشکر عاشورا را دیدم که سراپا خیس، در زیر باران، بچه ها را به طرف ماشین ها هدایت می کرد. به همت «آقا مهدی» رزمندگان آن شب را در مساجد شهر دزفول گذرانند. صبح، پادگان به شهر تاراج شده ای می مانست که سپاهی آن را غارت کرده باشد. وضع عجیبی پیش آمده بود. اکثر چادرها پاره شده و شکسته بودند. وسایل چادرها به اطراف پراکنده شده بود؛ وسایل چادرها را، سیل به قسمت جنوبی پادگان برده بود و هنوز سیلاب فروکش نکرده بود. در دوردست، یکی از نیروها در حال کندن کانالی بود تا سیل را به سویی دیگر هدایت کند. نزدیکتر که شدم، دیدم آقا «مهدی» با لباس های خیس، بر روی تراکتور مشغول کار است... کتاب: خداحافظ سردار، ص ۳۹ و ۴۰.

## شهید رضا شکری پور

گردان که از عملیات برگشت، پیشنهاد داد برای شهدا فاتحه بگیریم. بچه های گردان های دیگر، نوحه خوان می آمدند. «حاج رضا» خودش ایستاده بود دم در چادر، خوش آمد می گفت. کفش ها را جفت می کرد. لوح تقدیری از طرف فرمانده ی لشکر برای حاج رضا فرستاده بودند. محکم کوبید روی میز و گفت: «این حق من نیست. حق اون بچه بسیجی هاست که سینه سپر کردن جلوی دشمن.» «رادیو بسیج»، خبر داد حاج رضا قراره بیاد مژده ی عملیات بده. گفتم: «وقتی رسید، همه با هم می گیم؛ صلّ علی محمّد یار امام خوش آمد.» گفتند: «خیلی خوبه!»

وارد چادر شد. همه یک صدا، شعار دادند؛ صلّ علی محمّد... اخماش رفت تو هم. نشست گوشه ای. اشکش درآمد.

گفت: «تو رو خدا نگید، بچه ها! من رو سیاه کجا؟ یار امام، کجا؟» حاج رضا گفت: «زمان مرخصی تمام شد. باید برگردم.»

گفتم: «اما تو فرماندهی!»

گفت: «به همین دلیل، باید الگوی نیروها باشم.»... کتاب: ققنوس و آتش، صص ۵۲، ۸۶، ۱۱۶ و ۱۴۱.

کتاب انکس شهدا، ناصرکار



کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاظمی



## دیدار خانواده مرحوم حاج عبدالله والی

حضرت آیت الله خامنه‌ای در دیدار با خانواده مرحوم "حاج عبدالله والی" که در ایام سالگرد درگذشت وی انجام شد، با اشاره به آثار اخلاص و برکات استقامت در کار، خاطر نشان کردند:  
کارهای خالصانه و بی‌هیاهو در کل بنای جمهوری اسلامی اثر می‌گذارد و آن را مستحکم می‌کند...



کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوی

## اخلاص در سیره شهید سید حمید میرافضلی

برش اول: سید حمید خیلی آدم مخفی کار و تو داری بود. نشسته بود گوشه سنگرو مدام در حال صحبت بود. هر دفعه هم طوری صحبت می کرد که خیلی عادی جلوه کند. گفتم: سید! در جبهه چه کاره ای؟ گفت: تلفن چی فرمانده ام. راست می گفت: تلفن چی خودش بود. فرمانده خط بود و به نیروهایش هم سپرده بود که کسی متوجه نشود که سمتش چیست؟! برش دوم: در کرخه مسئول خط بود. قرار بود عده ای از بچه های رفسنجان بیایند آنجا. قبل از آمدن نشان به همه توصیه کرد که جایگاهش را لو ندهند. می گفت: نمی خواهم کسی فکر کند که برای پست و مسئولیت به جبهه آمده ام... منبع: کتاب پا برهنه در وادی مقدس،

## شهید عباس بابایی

یکی از هم‌زمان شهید میگوید: "حدود سالهای ۶۰-۶۱ بود. پایگاه شکاری هشتم، نامهای از ستاد فرماندهی تهران آمد که خلبانان نمونه را برای دریافت اتومبیل معرفی کنید. شهید بابایی آن روزها فرمانده پایگاه بود. ایشان نامه را دید و دستور پیگیری داد. اسامی تهیه شد. طبق بررسیها، نام بابایی هم در لیست قرار گرفت. اسامی را بردیم پیش شهید بابایی تا نامه و لیست افراد را امضا کند. به محض اینکه نام خودش را دید، خط زد و گفت: "برادر! این حق بقیه است، نه من!" گفتم: "طبق بررسیهای ما، شما خودت بیشترین پرواز را داشتی و امتیازت از همه بالاتر است." اما او به جای اسم خودش، اسم فرد دیگری را نوشت و لیست را امضا کرد."

یک شب هم از اصفهان تا یزد رفتیم برای دیدار شهید آیت الله صدوقی. ایشان خیلی به عباس علاقه داشت. به کسی اطلاع ندادیم، اما وقتی رسیدیم منزل شهید صدوقی، دیدیم ایشان در منزل ایستاده و منتظر ماست. تا ما را دید، جلو آمد و سر عباس را روی سین هاش گذاشت و گفت: آقای بابایی! منتظرتان بودم. چند ساعتی در محضر ایشان بودیم. زمان خدا حافظی که رسید، شهید صدوقی سوییچ یک سواری پیکان را جلوی عباس گذاشت و گفت: "شنیدم به همه خلبانان پایگاه ماشین دادند و شما نگرفتید؛ این متعلق به شماست." عباس گفت: "حاج آقا! من احتیاجی ندارم. اگر این را به پایگاه هدیه کنید، آن وقت من بیشتر خوشحال میشوم و میتوانم استفاده کنم." شهید صدوقی دوباره فرمود: "آقای بابایی! پایگاه سهمیه دارد؛ این مال شماست." این بار عباس با حالت تواضع سرش را پایین انداخت و گفت: "حاج آقا! اگر به پایگاه هدیه بدهید، من خوشحال تر میشوم." آیت الله صدوقی فرمود: "حالا که اصرار میکنی، چشم. این ماشین را به پایگاه هدیه میکنم."

شهید صدوقی علاقه زیادی به عباس بابایی داشت. به گوش خودم شنیدم که فرمود: "بابایی، جوان دوست داشتنی و اهل معنایی است. ای کاش ما هم در کارهایمان این چنین خلوصی داشته باشیم." روزها بود که در منطقه بودیم. اوایل جنگ بود. شهید عباس بابایی پیش من آمد و گفت که باید رانندگی تانک را یادم بدهی. گفتم: "چرا؟" گفت: "نیرو کم است، مشکل آب داریم. بچه ها خیلی اذیت میشوند. باید کاری کنیم." منابع آب خراب بودند و باید با تانکر از شهر، آب میآوردیم. آن قدر اصرار کرد که بالاخره یاد گرفت. دیگه کار هر روزش این بود که بعد از پایان کار اداری و حتی بعد از پرواز، از کابین که بیرون میآمد، میرفت سراغ تانکر آب. آن موقع اگر به کسی میگفتی این راننده تانکر، فرمانده پایگاه هشتم هوایی است، امکان نداشت باور کند. گروه شهید آوینی

## اخلاص شهید محمد بروجردی

این شهید بزرگوار، همواره از مصاحبه های مطبوعاتی و دوربین تلویزیونی دوری میکرد و میخواست که از هیاهوها و جنجالها دور بماند و گمنام باشد. در حالی... که یکی از بالاترین سمت های جنگ را بر عهده داشت، همیشه اصرار داشت که چرا از من فیلم برداری میکنید، بروید از آن بچه هایی فیلم بگیرید که دلاورانه می جنگند. یک روز هنگام پاکسازی محور بانه- سردشت، خبرنگار برای تهیه گزارش به سوی او آمد و شروع کرد به فیلم برداری. شهید بروجردی نزد خبرنگار رفت و در نهایت ادب و احترام از او خواست تا فیلم را به او بدهد تا کسی نبیند و در جایی پخش نشود. او همه اعمالش برای خدا بود. برای همین برایش فرقی نمیکرد که به او فرمانده بگویند یا سرباز. هدف او جلب رضایت خدا بود...

گروه شهید آوینی

کتاب اخلاص شهید، ناصرکار

## شهید حسن باقری؛ جاروش جبهه ها

رفته بودم تهران. گفتم سری هم به خانواده حسن بزنم. پدر حسن پرسید: عذرخواهی می کنم! شما در جبهه با حسن همکاری کردید؟ گفتم: بله معاون ایشان هستم. گفت: مگر آنجا چه کاره هست که معاون دارد؟ ما که هر وقت ازش می پرسیم در جبهه چه کاره ای؟ می گوید: جارو می کشم. بعد پرسید: شما چه کاره ای؟ گفتم: راست می گوید. ایشان جارو می کشند و من هم پشت سرشان تی می کشم. خیلی خندیدیم. راوی: علی ناصری به نقل از حمید معینیان - کتاب ملاقات در فکه

خدمت مخلصانه در سیره شهید حسین علی عرب اردستانی در کانکس های مقر انرژی اتمی مستقر بودیم. شب غرق خواب بودم. حسن برخوردار؛ فرومانده گروهان برنامه برای مان داشت. بی سرو صدا بیدارم کرد. با شهید حسن رنجبر و محمد زلفی آمدیم سمت دستشویی ها تا آبی به سرو صورت مان بزنیم و خواب مان بپرد. شبی لاغری با آستین ها و پاچه های بالا آمده، از دستشویی آمد بیرون. بدون اینکه سرش را بالا بیاورد از کنارمان گذشت. اردستانی بود. با گذاشتن پایم در دستشویی ها، خواب از سرم پرید. دیگر نیازی به آب نبود. کف گل آلود دستشویی ها را برق انداخته بود. ساعت، سه ساعت مانده به اذان صبح بود. راوی: حاج حسین یکتا - کتاب مربع های قرمز؛ خاطرات شفاهی حاج حسین یکتا

## وقتی حاج قاسم خود را سنی می داند

برش اول:  
وقتی رسیدیم شهر ابوغریب، داعش به آنجا حمله کرده بود. پیرزنی را مظرب و نالان دیدم که خطاب به داعشی ها می گفت: «بکشید پسر قاسم می آید». چند دقیقه ای نشستیم کنارش و از درد دل هایش پرسیدیم. می خواستیم از پسرش قاسم بپرسیم. در بین صحبت هایش فهمیدیم منظور حاج قاسم سلیمانی است. حاج قاسم شیعه بود اما جای خودش را در دل خیلی از عراقی ها باز کرده بود. مثل همین پیرزن ابوغریبی سنی مذهب.

برش دوم:  
در آزادی بوکمال مقرمان خانه یکی از اهالی بود که به امان خدا رها کرده بود. وقتی می خواستیم حاج قاسم دست به قلم شد تا از صاحب خانه برای تصرف بدون اجازه خانه اش عذرخواهی کند. (صاحب خانه عزیز و محترم سلام علیکم.

من برادرتان قاسم سلیمانی هستم... من شیعه هستم و تو سنی هستی؛ ولی ما هم به شکلی سنی هستیم. چون به سنت رسول خدا (ص) اعتقاد داریم و انشاء الله سعی می کنیم به راه و روش او عمل کنیم. تو هم به جهتی شیعه هستی؛ چون اهل بیت (ع) را دوست داری. من از قرآن کریم و کتاب صحیح بخاری و کتاب های دیگری که در خانه تان بود فهمیدم متدین هستید. اولاً از شما می خواهم عذرما را بپذیرید. چون بدون اجازه از خانه تان استفاده کرده ایم. ثانیاً اگر خسارتی به خانه تان زده ایم حاضر هستیم بهای آن را بپردازیم... بنده در خانه شما نماز خواندم و دو رکعت نیز به نیت شما خواندم و برای عاقبت به خیری تان دعا کردم.

محتاج دعای شما

فرزند و برادرتان

سلیمانی».

با اینکه داشت برای آنها می جنگید و آنها باید ممنون حاج قاسم می شدند که جانش را برای آنها به خطر انداخته، انگار دلش آرام نگرفت. باز هم دلش آرام نشد. در آخر نامه اضافه کرد:

(( اگر فکر می کنید بنده یا ما به خاطر استفاده ی بی اجازه از خانه تان مدیون شما هستیم، این شماره ی تلفن بنده در ایران است. خواهش می کنم با ما تماس بگیرید و بنده حاضر هر درخواستی داشته باشید انجام دهم. )) بعد هم شماره تلفنش را پایین برگه سمت چپ نوشت.

راوی: شیخ جابر رجبی (نماینده عصاب اهل الحق در ایران) کتاب سلیمانی عزیز؛ گذری بر زندگی و رزم شهید حاج قاسم سلیمانی.

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کار

پیام رهبرانقلاب در تجلیل از فداکاری  
آتش نشانان مؤمن و شجاع

# قهرمانان کم ادعا و با اخلاص

مردانی را که حقا باید قهرمانان کم ادعا و با اخلاص نامیده شوند  
همگان بشناسند و درس آنان را در خاطر نگه دارند.

۹۵/۱۱/۱۰  
رهبرانقلاب

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوی



## شهادت خدمت به مردم

خانواده‌های داغدار و همه‌ی ملت ایران به این عزم و شهادت برخاسته از ایمان شهدای آتش‌نشان ببالند و صاحب‌نظران، این پدیده را در تحلیلها و محاسبات خود درباره‌ی ایران و ایرانی مؤمن به حساب آورند.

۱۳۹۵/۱۱

دفتر نشر و توزیع محصولات آموزشی  
KHAHENI.IR

کتاب اخلاص شهدا، ناصرکار

## مردی که سید حسن نصرالله نخواست انکارش کند!

عماد همیشه مخفی بود و اصلاً نبود. او با خدا معامله کرده بود. بهش گفتم: «بابا! آگه شهیدی شدی و حزب الله انکار کرد که فرمانده جهادیش بودی چه کار کنیم؟» گفتم: از هیچ کس توقع ندارم که این مسئله را تأیید کند. اگر مصلحت حزب الله در انکار من باشد بگذار انکار کنند. اتفاقاً عماد که شهید شد برخی که شهادت فرمانده جهادی حزب الله را ضربه ای به مقاومت می دانستند، به سید حسن نصرالله پیشنهاد کردند وجود عماد مغنیه و عضویتش در تشکیلات حزب الله را انکار کند، اما سید حسن گفت: اعلام می کنیم؛ با افتخار هم اعلام می کنیم. وقتی در بهمن ماه ضاحیه روی دوش هزاران نفر تشییع شد، تازه مردم می شناختندش...

برش اول:

بعد از جنگ سی و سه روزه آمده بود ایران؛ همراه سید حسن نصرالله. خانه رئیس وقت مجلس آقای حداد عادل با تعدادی از سیاسیون ایران دیدار کردند. همه فقط سید حسن نصرالله را می شناختند و سعی می کردند باهاش عکس یادگاری بگیرند؛ اما نمی دانستند این مرد میان سال همراه سید که خیلی هم کم حرف می زند، کیست؟ عماد در هیچ یک از عکس ها نبود. برای اینکه نبودش عادی جلوه کند، رفت پیشش دوربین و تک تک عکس ها را خودش می گرفت تا در عکس ها حاضر نباشد.

برش دوم:

با اینکه مرد شماره یک کارهای سخت حزب الله بود، اما هیچ کس نمی دانست دقیقاً در حزب الله چه کاره است؟ مادرش بودم. چند روز بعد از آزادی جنوب لبنان آمد دنبالم که برویم مناطق آزاد شده را ببینیم. توی راه به هر منطقه مهمی می رسیدیم اطلاعات ریز نظامی می داد؛ اینجا فلان پایگاه ارتش اسرائیل است و در فلان تاریخ بچه های حزب الله به آن حمله کردند و یا اینکه اینجا پایگاه حزب الله بوده و اسرائیل بمبارانش کرده. از او پرسیدم: تو این ها را از کجا می دانی؟ گفت: رفقا بهم توضیح دادند. بعدها فهمیدم که عماد من فرمانده نظامی حزب الله بوده و خودش حاضر در همه این صحنه ها. کتاب ابو جهاد؛ صد خاطره از شهید عماد مغنیه، کتاب ابو جهاد؛ صد خاطره از شهید عماد مغنیه

## حاج احمد کاظمی از نگاه شهید سلیمانی

جانم بود و جان احمد. هیچ وقت نفهمیدم احمد من را بیشتر دوست دارد یا من او را. از هر چیزی، اگر دوتا داشتم، دوست داشتم یکی اش را بیخشم به احمد حتی اگر آن چیز کلیه بود. مثلاً نگاهش که می کردم تمام دلنگی هایم یادم می رفت. باکری، همت، خرازی و زین الدین را در چهره اش می دیدم. یادگار عزیز بود برایم؛ یادگار تمام دلبستگی هایم. خیلی از رفقایمان را در روزهای آتش و خون از دست دادیم؛ مانده بودیم ما دو نفر. تمام دلخوشی مان به هم بود. اصلاً قوت قلب بودیم برای همدیگر. آیا جلسه برای خداست؟ نشد یکبار جلسه بگیریم و احمد در شروعهش این جمله را نگوید. قریبش به خدا دلمان را این قدر نزدیک به هم کرده بود. هربار که قربان صدقه اش می رفتم می گفتم: «الهی دردت بخوره توی سرم. دورت بگردم». احمد که رفت، دلم آتش گرفت و حس بی کسی آوار شد به روی دلم.

راوی سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

منبع: کتاب سلیمانی عزیز، صفحه ۵۹؛ به نقل از کتاب ذو الفقار، علی اکبری مزداآبادی، ص ۱۳۳ و ۱۲۴

## یک بسیجی ساده

بعضی مواقع از همسران دوستان سپاهی حسین می شنیدم که حسین در جبهه چند مسئولیت مهم دارد. برخی مواقع از فرصت استفاده می کردم و می پرسیدم: حسین آقا! شما در جبهه چه کاره ای؟ چرا دیر به دیر نامه می دهی؟ با خونسردی می گفتم: می خواهی چه کاره باشم. یک بسیجی ساده ام. در جبهه چون کار زیاد است فرصت نمی کنم زود به زود نامه بدهم. بعدها فهمیدم جانشین لشکر بوده.

راوی: زهرا سحری؛ همسر شهید

کتاب نیمه پنهان ماه، جلد ۳۲؛ املاکی به روایت همسر شهید

## فرازی از وصیت نامه شهید عبد الله میثمی

آنچه در دوران زندگیم بیش از همه چیز مرا رنج داد و باعث خون دل خوردن من شد، اخلاص نداشتنم بود و الان نمی دانم در مقابل خدای بزرگ چه عملی را همراه خود ببرم؟

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کارا

## عاقبت عدم خلوص

مطمئن باشیم در هر شغلی که هستیم اگر ذره‌ای عدم خلوص در ما باشد امروز سقوط نکنیم، فردا سقوط می‌کنیم. فردا نباشد پس فردا سقوط می‌کنیم چون انقلاب هر زمان یک موج می‌زند یک مشت زیاله را بیرون می‌ریزد. در موج انقلاب یکی همان اول پایین می‌افتد. از اول مخالفت می‌کند، دیگری یک خرده جلوتر، دیگری به شکل دیگر. یکی مقداری مسائل اسلامی را رعایت می‌کرده و می‌گفته مسلمانم و پیرو «خط امام» هستم. همین شخص مدتی بعد از «خط امام» پایین افتاده است. الآن اگر نگاه کنید آنهایی که در ابتدا بر روی این موج سوار شدند و گاهی اوقات می‌گویند که ما سقوط نکردیم و هنوز بر روی موج سوار هستیم، در واقع همه سقوط کرده‌اند! تعدادی از آن‌ها فقط الآن ماندند. بنابراین خالص ماندن و به ساحل رسیدن کار دشواری است. اگر قرار باشد که ادعا کنیم که ما می‌مانیم و سقوط نمی‌کنیم و این بیعت را پذیرفتیم، ادعای بسیار مشکلی خواهد بود... برگزیده‌ای از سخنرانی «خلافت دائمی» و «در شب قیام»

## فرمول اخلاص

یک روز تو مسیر که با آقا مهدی می‌رفتم، گفت: می‌خواهی یه فرمول بهت بگم بفهمی کاری که می‌کنی، برای خداست یا نه؟ گفتم: آقا مهدی! فکر می‌کنی کار ما برا خدا نیست؟  
گفت: نه؛ اصلاً منظورم این نبود. فقط می‌خواستم یه فرمولی بهت بگم همیشه کارت رو با اون بسنجی. اونم اینکه هر وقت تونستی از جیب خودت یه مبلغی رو در راه خدا انفاق کنی، اون موقع این جهادت برا خداست. چون انفاق مال از انفاق جان سخت‌تره... هم‌رزم شهید مهدی باکری / کتاب نمی‌توانست زنده بماند

## شهید محمد جواد درولی

«محمد جواد» قلم بسیار شیوایی داشت. از او دعوت شده بود تا در صدا و سیما مرکز اهواز همکاری کند. روزی در اولین روزهای ورودش به رادیو، او را دیدم که ماشین اصلاحی به دست داشت و می‌خواست موهای سر خود را از ته بتراشد. با تعجب به او گفتم: «موهایت کوتاه است، برای چه می‌خواهی آنها را اصلاح کنی؟»  
با لبخندی همیشه گفت: نمی‌دانی، غرور جوانی به موهاست. اگر موهای خود را کوتاه کنم آیا چیز کاذبی را برای کبر و غرور زیر پا نهاده‌ام؟»

در دفترچه‌ی خاطرات فرمانده گروهان، شهید «محمد جواد درولی» آمده است: سری به گردان زد، شهید احمد نونچی فرمانده گروهان، مرا دید. چند دقیقه همدیگر را در بغل گرفتیم و بوسیدیم. دل نمی‌کنیدیم. می‌گفت: «خوب کردی آمد، خدایا شکر! جایی (گردانی) که نرفته‌ای؟ والله اگر بروی خیلی ناراحت می‌شوم. این بار گردان حمزه را خط شکن گذاشته‌اند، نیازت دارم، کسی پیشم نیست. مدت‌ها منتظرت بوده‌ام، اگر می‌خواهی شهید بشوی با من بیا. زیارت کربلا می‌خواهی با من بیا. ثواب می‌خواهی با من بیا!» خیلی اصرار کرد. عاقبت با شرمندگی گفتم: «حاجی، بنده می‌ترسم از اینکه مسؤولیت حتی یک نیرو را در عملیات به عهده بگیرم، بیا و از ما درگذر و بگذار تک و رو و تک تیرانداز باشیم.» راوی: یکی از دوستان شهید «محمد جواد درولی».

شهید سید محمد صادق دشتی

شهید بزرگوار «سید محمد صادق دشتی» همیشه لبخندی زیبا بر لب داشت. در اردیبهشت ۱۳۶۳ در جزیره مجنون ترکشی به سینه او اصابت کرد، اما باز لبخند از لب او دور نمی‌شد. او اخلاص عجیبی داشت و بسیار کم به شهر می‌آمد. وقتی خانواده از او سؤال می‌کردند کار تو در جبهه چیست؟ لبخندی می‌زد و می‌گفت: «جاروکش هستم!» و این در حالی بود که مسؤولیت نصب دکلهای دیده بانی در هور که کار بسیار مشکل و غیرممکنی بود و مسؤولیت آموزش نیروها و نصب پلهای خبیری بر روی رودخانه‌های جریان دار را عهده دار بود. راوی: یکی از هم‌رزمان شهید «سید محمد صادق دشتی» - ره یافتگان / ص ۳۸۶

## شهید حاج حسن کسایی

سردار شهید «حاج حسن کسایی» فرمانده‌ای متواضع و با اخلاص و مسؤول جهاد بود، هر وقت صبح زود به جهاد می‌آمد، می‌دیدم زودتر از من آمده و جهاد را آب و جارو کرده است و در انجام کار خستگی نمی‌شناخت. روزی حاجی همه‌ی بچه‌ها را جمع کرد و گفت: «خستگی حزب الله را خود خداوند استراحت می‌دهد. اگر یک مقدار خسته باشند، مجروح شان می‌کند و اگر خیلی خسته شده باشند، شهیدشان می‌کند. شما ناراحت نباشید! برادران ما که به فیض شهادت نائل شدند، موقع وصال شان فرا رسیده بود.» منبع: ره یافتگان

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کار



# رسالة من قلبنا

كتاب الاخلاص شهد، ناصر كارة



## اخلاص و عشق به گمنامی در سیره حاج احمد متوسلیان

برش اول: همه دور هم نشسته بودیم. اصغر برگشت گفت: «احمد! تو که کاری بلد نیستی. فکر کنم تو جبهه جاروکشی می کنی، ها؟» احمد سرش رو پایین انداخت، لبخند زد و گفت: «ای... چیزی در همین مایه ها.» از مکه که برگشته بود، آقای فراهانی یک دسته گل بزرگ فرستاده بود در خانه یک کارت هم بود که رویش نوشته شده بود: «تقدیم به فرمانده رشید تیپ بیست و هفت محمد رسول الله، حاج احمد متوسلیان.» برش دوم: یک گروه خبرنگاری حاج احمد را گیر انداخته بودند و ازش مصاحبه می گرفتند. وقتی دورشان شلوغ شد، حاجی اشاره به رزمنده ها کرد و گفت: «ما که کاره ای نیستیم. این ها عملیات کرده اند. بروید با این ها مصاحبه کنید.» با اینکه دوربین ول کنش نبود، سوار جیب شد و رفت. کتاب یادگاران، جلد ۹؛ کتاب متوسلیان، ن

## بسیجی شهید اصغر طاهری

شهید اصغر طاهری صداقت و صفای خاصی داشت که او را زبانزد بچه ها کرده بود. در قنوت های نمازش دعاها را به عربی و فارسی مخلوط می خواند. در اکثر قنوت ها این دعا را می خواند: «اللهم ارزقنا در دنیا زیارت حسین (ع) در آخرت شفاعت حسین (ع)». بچه ها اگر چه می دانستند اشکالی ندارد، ولی از سرشوخی به او می گفتند: «چرا اینجوری دعای می کنی؟» او با همان صداقت و پاکی خودش می گفت: «خدا دعای بنده را به هر زبانی که باشد، قبول می کند.» مادرش می گفت: «شبی اصغر را در خواب دیدم که در باغی نشسته بود. به من سلام کرد. به او گفتم چه جای خوبی داری مادر! چطور تو را به اینجا آورده اند؟» لبخند زنان گفت: «تنها کار من این بود که از بچگی گناه نکردم و از گناه کردن خجالت می کشیدم...»  
راوی: مهدی عزیزیان - تیپ ۸۳ / ص ۶۵.

## شهید سید مرتضی شفیعی

از ابتدای جنگ علی رغم آتش مستمری که دشمن بعضی بر روی شهر مقاوم آبادان می ریخت، شهر را ترک نکرد. قبل از انقلاب هم عکس و رساله ی امام (ره) را مخفیانه می فروخت، که توسط ساواک دستگیر و شکنجه شد. او با کھولت سنی که داشت به عضویت بسیج درآمد. شب ها که بچه ها در خواب بودند برمی خاست، ابتدا نماز شب می خواند و سپس مانند پدری مهربان به تک تک سنگرها سرکشی می کرد تا مبادا پتویی از روی بچه ها به کنار افتاده باشد! در عملیات «بیت المقدس» با شربت و شیرینی کام بچه ها را شیرین می کرد و لحظاتی بعد کام جان او به شهد شهادت شیرین شد.  
حجت الاسلام سید محسن شفیعی، برادر طلبه ی بسیجی شهید «سید مرتضی شفیعی».

## سرلشکر خلبان شهید «بابایی»

طرز لباس پوشیدن سرلشکر خلبان شهید «بابایی» همواره مورد استهزاء دشمنان انقلاب و مورد ایراد و اعتراض همکاران وی بود. ایشان وقتی لباس شخصی به تن می کرد، به علت سادگی و بی پیرایگی لباس، تشخیص بابایی از افراد معمولی جامعه مشکل می شد. موی کوتاهش به ناشناخته ماندن او در بین توده ی مردم کمک می کرد. هنگام حضور در جبهه یا بازدید از قرارگاه ها، لباس بسیجی به تن داشت. از علایم خلبانی، نشانهای افسری، درجات امیری و ... هیچ اثری در لباس های وی دیده نمی شد. اما وقتی لباس خلبانی به تن می کرد، ناچار به استفاده از علایم و نشان های فرماندهی می شد. به هنگام راه رفتن یا صحبت کردن سرش را پایین می انداخت. انگار که از تمایز و اختلاف درجه ی خود با دیگران ناراحت بود. به محض اینکه شرایط را مناسب می دید، درجه ها و نشانهای خود را بر می داشت و در جیبش پنهان می کرد! منبع: روزنامه اطلاعات ۷۲/۳/۱۰.

## جاوید الاثر «مصطفی بهمنی»

هیچ وقت از کار و خدمت در جبهه چیزی نمی گفت. اگر گاهی از او می پرسیدند چکاره و چه سمتی در جبهه داری، می گفت: «من یک سرباز هستم و شما می دانید که کار یک سرباز در جبهه چیست!» پس از شهادت، هم زمانش گفتند او در واحد تخریب لشکر المهدی (ع) مسئولیت داشت. مصطفی در وصیتنامه اش نوشت: «از آنجایی که مسئولیت خون شهدای عزیز این مرز و بوم اسلامی بر دوش من سنگینی می کرد، مرتب از خداوند متعال می خواستم به من عطا فرماید کمی از این سنگینی را از دوش بردارم. خداوند هم این دعا را به اجابت رسانید و من موفق شدم و خداوند این منت را بر من نهاد که بتوانم به جبهه های نور علیه ظلمت اعزام شوم. منبع: کتاب سروده های سرخ

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کار

## راز محبوبیت حاج قاسم از نظر رهبر انقلاب چیست؟ معجزه اخلاص

### اهمیت اخلاص در اسلام

اخلاص، یکی از مهمترین فضائل اخلاقی؛ بلکه اصلی‌ترین فضیلت اخلاقی است که انسان سالک الی الله به آن نیاز دارد. از طرفی «(بی‌اخلاصی، درد بزرگی برای انسان است.» (۱)

اهمیت اخلاص آنگاه روشن می‌شود که بدانیم اساساً «خدای متعال همیشه روی کارهایی که از روی ایمان و اخلاص است، تأثیرات بزرگی قرار می‌دهد. این را بدانید: هر کاری را شما از روی اخلاص بکنید، خدا به آن برکت خواهد داد. هر کاری را که از روی حسابگریهای مادی بکنید، متزلزل است. ممکن است به نتایجی برسد؛ خیلی از اوقات هم به نتیجه نمی‌رسد.» (۲)

این همان روایت معروفی است که می‌فرماید: «(من کان لله کان الله له)» (۳)، «هر کس برای خدا باشد، قدرت الهی در خدمت او قرار می‌گیرد و به او کمک می‌کند.» (۴)

### نمادها و نمونه‌های مخلصان امام حسین (علیه السلام)

اصلی‌ترین نماد و نمونه‌ی اخلاص، حادثه‌ی عاشورا است و راز ماندگاری حادثه‌ی عاشورا در تاریخ، «تکلیف‌گرایی» و «اخلاص» امام حسین (علیه السلام) بود. «حرکتی خالصاً، مخلصاً و بدون هیچ شائبه، برای خدا و دین و اصلاح جامعه‌ی مسلمین بود.» (۵)

### امام خمینی (رحمه الله)

در انقلاب اسلامی نیز «امام، آن کاری که کرد... به برکت اخلاص بود؛ اخلاص! اگر اخلاص نبود، شخصیت عظیم و جوهر مستحکم امام هم برای این که این کارها را پیش ببرد، کافی نبود.» (۶)

آری اگر اخلاص امام نبود، حتی جوهره‌ی شخصیت امام هم نمی‌توانست انقلاب را به پیروزی برساند؛ یعنی «امام خصوصیات ممتاز فردی خیلی داشت؛ اما توفیقات او بالاتر از آن بود که به خصوصیات فردی یک انسان - هر چه هم بالا - متکی باشد. شجاعت و آگاهی و عقل و تدبیر و دوراندیشی امام بسیار ممتاز بود - در اینها هیچ شکی نیست - اما توفیقاتی که آن بزرگوار به دست آورد، خیلی بالاتر از این است که به شجاعت و عقل و تدبیر و آینده‌نگری زیاد یک انسان متکی باشد.

آن توفیقات از جای دیگر نشأت می‌گرفت، که در درجه‌ی اول از اخلاص او ناشی می‌شد؛ «مخلصین له الدین».

مخلص خدا بود و کار را فقط برای او - و لا غیر - انجام می‌داد. لذا اگر همه‌ی دنیا هم در مقابل او قرار می‌گرفتند و از او چیزی می‌خواستند که مورد رضای خدا نبود، انجام نمی‌داد.» (۷)

به همین دلیل معتقدیم انقلاب اسلامی قطعاً به پیروزی نهایی خودش خواهد رسید زیرا امام «با ایمان و جهاد و اخلاص و عمل صالح خود، سنگ بنای حکومت اسلامی را در ایران گذاشت.» (۸)

### شهید محسن حججی

شهید مدافع حرم محسن حججی، جوان گمنامی بود که با شهادت خود، جامعه و جهان را تکان داد. رمز این محبوبیت و تأثیرگذاری نیز در او «اخلاص» بود. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره تشییع پیکر مطهر ایشان نیز می‌فرماید:

«بینید چه غوغایی در کشور راه افتاده به خاطر شهادت این جوان. شهید خیلی هستند؛ همه‌ی شهدا هم پیش خدای متعال عزیزند لکن یک خصوصیتی در این جوان وجود داشته - خداوند هیچ‌وقت کارش بدون حکمت نیست - اخلاص این جوان و آن نیت پاک این جوان و به موقع حرکت کردن این جوان و نیاز جامعه به این جور شهادتی، این موجب شده که خدای متعال، نام این جوان را بلندمرتبه کرد. کمتر شهیدی را ما سراغ داریم که این جور خدای متعال او را در چشم همه عزیز کرده باشد.» (۹)

### سپهد شهید قاسم سلیمانی

راز محبوبیت سردار سرفراز حاج قاسم سلیمانی نیز در اخلاص اوست. رهبر انقلاب اسلامی بارها و بارها، او را با صفت «اخلاص» معرفی کرده‌اند. به عنوان نمونه در دیدار با خانواده سردار فرمودند: «می‌بینید مردم چه کار دارند میکنند برای حاج قاسم؛ این برای شما تسلا است... بدانید که مردم قدر پدر شما را دانستند و این

کتاب اخلاص شهید، ناصر کار

ناشی از اخلاص است؛ این اخلاص است. اگر اخلاص نباشد، این جور دل‌های مردم متوجه نمیشود؛ دل‌ها دست خدا است؛ این که دل‌ها این جور همه متوجه میشوند، نشان‌دهنده‌ی این است که یک اخلاص بزرگی در آن مرد وجود داشت.)) (۱۰)

حتی ایشان در نمازی که بر پیکر مطهر سیددار سلیمانی اقامه فرمودند، عبارت ویژه‌ای در نماز به کار بردند و به اخلاص سردار اشاره کردند: ((اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَوَفَّيْتَهُمْ مُتَلَطِّحِينَ بِدِمَائِهِمْ فِي سَبِيلِ رِضَاكَ، مُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، مُخْلِصِينَ فِي ذَلِكَ لَوَجْهِكَ الْكَرِيمِ)) (خداوندا! تو آنان را در حالی قبض روح کردی که در راه خشنودی‌ات، به خون غلئیده بودند و در برابر یکدیگر به شهادت رسیدند. آنان انسانهایی بودند که در مسیر شهادت، خود را برای ذات بزرگوارت خالص گردانیده بودند.)

## مفهوم اخلاص

مفهوم اخلاص را با تعابیر مختلفی می‌توان بیان کرد. اخلاص یعنی «خالص کردن و ناب کردن نیت. به دنبال ناب کردن نیت هم خالص کردن و ناب شدن عمل می‌آید.» (۱۱) یعنی «رعایت کردن وظیفه‌ی خدایی و دخالت ندادن منافع شخصی و گروهی و انگیزه‌های مادی در کار.» (۱۲) یعنی «ما تکلیف را بشناسیم و برای خاطر تکلیفمان کار را انجام بدهیم؛ ملاحظات دیگر را مخلوط نکنیم.» (۱۳) همچنین در ادبیات امروزی از «اخلاص» تعبیر می‌کنیم به «گمنام» بودن. «یعنی دنبال نام و نشان نبودن.» (۱۴)

بر اساس این تعریف، انسانی که اخلاص دارد، برای او «هدف مهم است.» (شخص) و «من» و «خود» برای انسان با اخلاص اهمیتی ندارد. اخلاص را دارد، اعتماد به خدا را هم دارد. می‌داند که خدای متعال حتماً این هدف را غالب خواهد کرد.» (۱۵) به عنوان نمونه فرض کنید «همه‌ی کارهایی که نبی مکرم اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) انجام داد و هدف او بود که آنها را انجام دهد، انجام می‌گرفت، منتها به نام یک کس دیگر، آیا در آن صورت پیامبر اسلام ناراضی بود؟ آیا می‌گفت که چون به نام دیگری است، نخواهم کرد؟ آیا این‌گونه بود؟» (۱۶)

قطعاً این‌گونه نبود، زیرا برای پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تنها هدف مهم بود. حال این‌همه زحمات و سختی‌های پیامبر، به نام دیگری ثبت شود، مهم نیست. اما «نقطه‌ی مقابل اخلاص چیست؟ این است که انسان برای انگیزه‌های شخصی - خودگرایی - یا انگیزه‌های مادی، یا انگیزه‌های معنوی بی‌ارزش کار کند. بعضی از انگیزه‌ها، صرفاً مادی - به معنای مصطلح - و ملموس نیستند؛ اما کم‌ارزشند. مثلاً پیدا کردن وجاهت در چشم مردم، مادی به معنای خاص نیست؛ لیکن یک چیز کم‌ارزشی است که بعضی به خاطر این انگیزه‌ها کاری را انجام می‌دهند که با انگیزه‌ی الهی، با راه درست و صراط مستقیم، منطبق نیست. این طبعاً نقطه‌ی مقابل اخلاص است. بنابراین هرچه که انسان انگیزه‌های خودش را از حالت خودپرستی و خودخواهی دورتر و والاتر کند، این می‌شود: اخلاص.» (۱۷)

## ملاک اصلی رفتار مخلصانه

نکته‌ی مهم دیگر این است که نقطه محوری و کانون مفهوم اخلاص، «خدا» است. به عبارت بهتر در مفهوم اخلاص، «خدا» نهفته است. زیرا «ممکن است یکی عاشق کسی باشد؛ خالص و مخلص برای او حرکتی را انجام دهد. یا عاشق میهن خود باشد؛ خالص و مخلص برای میهنش حرکتی را انجام دهد. اینها ماندگار نیست و تا وقتی است که این هیجان و احساس در او باشد. به مجرد این‌که احساس او یک ذره سرد شد، چشمش باز می‌شود و به خود می‌گوید که آیا من بروم بمیرم تا فلان کس بخورد گردنش کلفت شود؟! اما اگر برای خدا باشد، این‌طور نیست.» (۱۸)

ویژگی سردار رشید اسلام، حاج قاسم سلیمانی این بود که سرباز «اسلام» بود نه صرفاً سرباز «وطن». و اگر خدمتی هم به وطن دارد، برای اسلام و خدا است. بنابراین «هرجا که مجاهدت خالصانه و مخلصانه باشد، نتیجه‌اش درخشش و تلالؤ خواهد بود. منتها مجاهدت خالصانه و مخلصانه، ممکن است برای خدا انجام گیرد، ممکن هم هست برای غیر خدا انجام گیرد. اگر برای خدا انجام گرفت، همیشگی، ماندگار و زایل ناشدنی است؛ اما اگر برای غیر خدا انجام گرفت، ماندگار نیست.» (۱۹)

## صفات اخلاقی وابسته به اخلاص

اخلاص یکی از صفات مهمی است که چند صفت دیگر به آن وابسته است و باعث تکمیل و تحقق بهتر اخلاص می‌شود. نکته‌ی مهم اینکه این ویژگی‌های اخلاقی هم می‌تواند به عنوان راهکار کسب اخلاص باشد و هم به

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کارا



کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاو



سردار شهید جناب حسین خرازی  
اگر کار برای خداست پس کفایتن برای چه؟!؟

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوی

## عنوان نتیجه و اثر اخلاص

الف. اعتماد به خدا

اولین و مهم‌ترین ویژگی که در کنار اخلاص تحقق پیدا می‌کند «اعتماد به خدا» است. این صفت، به عنوان «ریشه» اخلاص به شمار می‌رود. کسی که صفت اخلاص را در خود محقق می‌کند باید صفت «ایمان به وعده‌های الهی و اعتماد به خدا» را نیز داشته باشد. اساساً اخلاص «ناشی است از روحیه‌ی اعتماد به خدا؛ میدانیم که پیش خدای متعال ضایع نمیشود.» (۲۰)

«وقتی کار برای خدا باشد، هر قدر عقل انسان بیشتر و تیزتر باشد، فداکاری او بیشتر خواهد شد؛ چون می‌داند که این همه عمر گذراندن، در دنیا تلاش کردن، عرق ریختن، فکر کردن، دویدن، پول به دست آوردن و کیف و عیش کردن، از بین می‌رود. هر چه کام بیشتر باشد، ناکامی بیشتر می‌شود.» (۲۱)

به عنوان نمونه در حادثه‌ی عاشورا، «ظواهر حکم می‌کرد که این شعله در صحرای کربلا خاموش خواهد شد.» (۲۲) همه در نصیحت‌های خودشان به امام حسین (علیه‌السلام) همین را می‌گفتند؛ «ولی اعتماد به خدا حکم می‌کرد که علی‌رغم این ظواهر، یقین کند که حرف حق و سخن درست او غالب خواهد شد.» (۲۳) همین اعتماد به خدا باعث می‌شود انسان، کار را تنها برای رضای خدا انجام دهد.

ب. بصیرت

یکی دیگر از ویژگی‌های همراه با اخلاص، «بصیرت» است. مهم‌ترین ویژگی جوان مؤمن انقلابی در دوران کنونی «بصیرت» است و این ویژگی ارتباط محکمی با «اخلاص» دارد.

ارتباط این دو فضیلت اخلاقی به این‌گونه است که «این اخلاص و بصیرت روی هم اثر می‌گذارند. هرچه بصیرت شما بیشتر باشد، شما را به اخلاص عمل نزدیکتر میکند. هرچه مخلصانه‌تر عمل کنید، خدای متعال بصیرت شما را بیشتر میکند.» (۲۴) خداوند در قرآن می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» هرچه به خدا نزدیک‌تر شویم و مخلصانه‌تر عمل کنیم، خداوند نیز «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۲۵) نور بیشتری به انسان می‌دهد و وقتی نور الهی بود، بصیرت بیشتر می‌شود و انسان می‌تواند واقعیت‌ها و حقائق را بهتر درک کند.

ج. ایثار و گذشت

صفت مهم دیگری که با صفت اخلاص ارتباط دارد و به عنوان راهکاری برای کسب صفت اخلاص به شمار می‌رود، «ایثار و گذشت» است. «اخلاص، نوعی گذشت است. هرچه انسان بتواند از انگیزه‌های شخصی عبور کند و به انگیزه‌های والا برسد، به اخلاص نزدیکتر است. اخلاص، یعنی خالص کردن و ناب کردن نیت. به دنبال ناب کردن نیت هم خالص کردن و ناب شدن عمل می‌آید... چگونه می‌شود به این رسید؟ خوب؛ یک مقدار با گذشت. مثل همه‌ی کارهای دیگری که مجاهدت انسان در آن شرط است و مجاهدت لازم دارد، این هم از همان قبیل است. باید انسان یک مقدار گذشت کند. گاهی شما می‌بینید در یک فضا انسان احساس می‌کند که اگر من این کلمه را بگویم، ممکن است برای من وجهه ایجاد کند، در حالی که معتقد به آن کلمه نیست. خوب؛ آدمی که اهل اخلاص نباشد، آن کلمه را خواهد گفت. آدمی که اهل اخلاص است، یعنی می‌خواهد کارهایش خالص برای اهداف والا - یعنی در نهایت برای ذات مقدس پروردگار - باشد، این را نخواهد گفت. یعنی در واقع، یک نوع گذشت.» (۲۶)

## آثار اخلاص

الف. پیش رفتن کارها

«ما اگر اخلاص داشته باشیم، کارها مان پیش می‌رود.» (۲۷) «اگر کار برای خدا انجام گیرد و نیت برای خدا خالص باشد، اشکالاتی که معمولاً در کارها مشاهده می‌شود، پیش نخواهد آمد.» (۲۸) با نگاهی به تاریخ، یک سؤال مهم برای همه انسانها پیش می‌آید: چرا از دوران حضرت آدم، هابیل، نوح و ابراهیم گرفته تا دوران پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، امام حسین (علیه‌السلام) و دیگر ائمه و تاکنون، با اینکه در ظاهر همه محنت‌ها، مصیبت‌ها و سختی‌ها علیه جبهه‌ی الهی بوده، اما نه تنها اهداف پیامبران، ائمه و شهدا از بین نرفته است، بلکه ماندگارتر و قوی‌تر شده است؟

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کار

بر اساس محاسبات ((باید در طول تاریخ نامی از پیام پیغمبران نمانده باشد؛ باید فکر آنها، ایده‌ی آنها، راه آنها در زیر تندباد حوادث تلخ بکلی نابود شده باشد، در هم پیچیده شده باشد، از بین رفته باشد.)) (۲۹) اما چرا به عکس شده است؟ راز آن مشخص است ((اخلاص، صبر، بصیرت، گذشت و اعتماد به خدا)).

ب. محبوبیت و جذب دلها

((چیزی که می‌تواند دل مردم را به طرف ما جلب کند - اگر جلب دل مردم لازم باشد؛ که البته لازم هم هست - اخلاص لله است. این، راز قضیه است.)) زیرا فرمود: ((مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ، أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ)) (۳۰) ((یعنی من و شما، اگر میانه‌ی خودمان را با خدا درست کنیم، خدا میانه‌ی ما را با مردم، درست خواهد کرد. راه دیگری وجود ندارد.)) (۳۱)

ممکن است کسی سؤال کند چه ارتباطی بین رفتارهای مخلصانه و محبوبیت وجود دارد؟ پاسخ این است که ((طبق محاسبات مادی و ظاهری، گاهی اینها، هیچ ارتباطی با هم ندارد. اما، ماورای این محاسبات بسیار حقیر و کوتاه‌بینانه‌ی مادی، محاسباتی حقیقی در عالم وجود، وجود دارد که آن، محاسبات حکمت آمیز الهی است.)) (۳۲)

ج. شکرگذاری خدا و ماندگاری نام نیک در تاریخ

معمولاً انسانها به دنبال ماندگاری نام نیک در تاریخ هستند. اما انسان‌های مخلص، تنها به دنبال ماندگاری نام ((اسلام)) در تاریخ هستند. خداوند نیز به به خاطر اخلاص و تکلیف‌گرایی آنها، نام آنها را در تاریخ ماندگار میکند.

((این، نوعی شکر الهی و شکر پروردگار عالم است از بندگان خودش؛ ((ان الله شاكر عليم)) (۳۳) با اینکه ما هیچ طلبی نداریم، خدا هم شکرگزاری میکند. خدای متعال از بندگان که با اخلاص کار کردند و همه‌ی سرمایه‌ی خودشان را آوردند وسط، شکرگزاری میکند. یکی از بخشهای شکرگزاری هم همین است که این نام نیک در سالهای متمادی برای اینها باقی میماند.)) (۳۴)

د. پاداش بی‌نهایت برای کارهای آنها

در آیه دیگری از قرآن کریم می‌خوانیم: ((وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلُصِينَ)) (۳۵) یعنی ((همه‌ی مردم، پاداش متناسب با عمل کاری را که انجام داده‌اند میگیرند، مگر بندگان مخلص خدا. اینها عملشان و پاداششان متناسب نیست. عملشان هرچه که باشد، پاداش آنها بی‌نهایت است؛ زیرا این وجود متعلق به خدا، برای خدا و سرتا پا در خدمت اهداف الهی است. او، همه‌ی وجودش برای خدا خالص شده است.)) (۳۶)

در روایتی نیز گفته‌اند: ((خدای متعال میفرماید: اگر به بنده‌ی مخلص یا مخلص، همه‌ی دنیا را هم بدهم، حق او ادا نشده است. بنابراین، جزای او متناسب با عملی که انجام میدهد، نیست. یک نماز او برابر هزاران نمازی است که بندگان خوب خدا بخوانند.)) (۳۷)

### راهکار کسب و تقویت اخلاص

بر اساس آنچه در عنوان ((صفات اخلاقی وابسته به اخلاص)) گفتیم، برخی از راهکارهای رسیدن به اخلاص روشن شد، اما علاوه بر آنها راهکارهای دیگری برای رسیدن به اخلاص نیز وجود دارد.

الف. دوست نداشتن ستایش دیگران

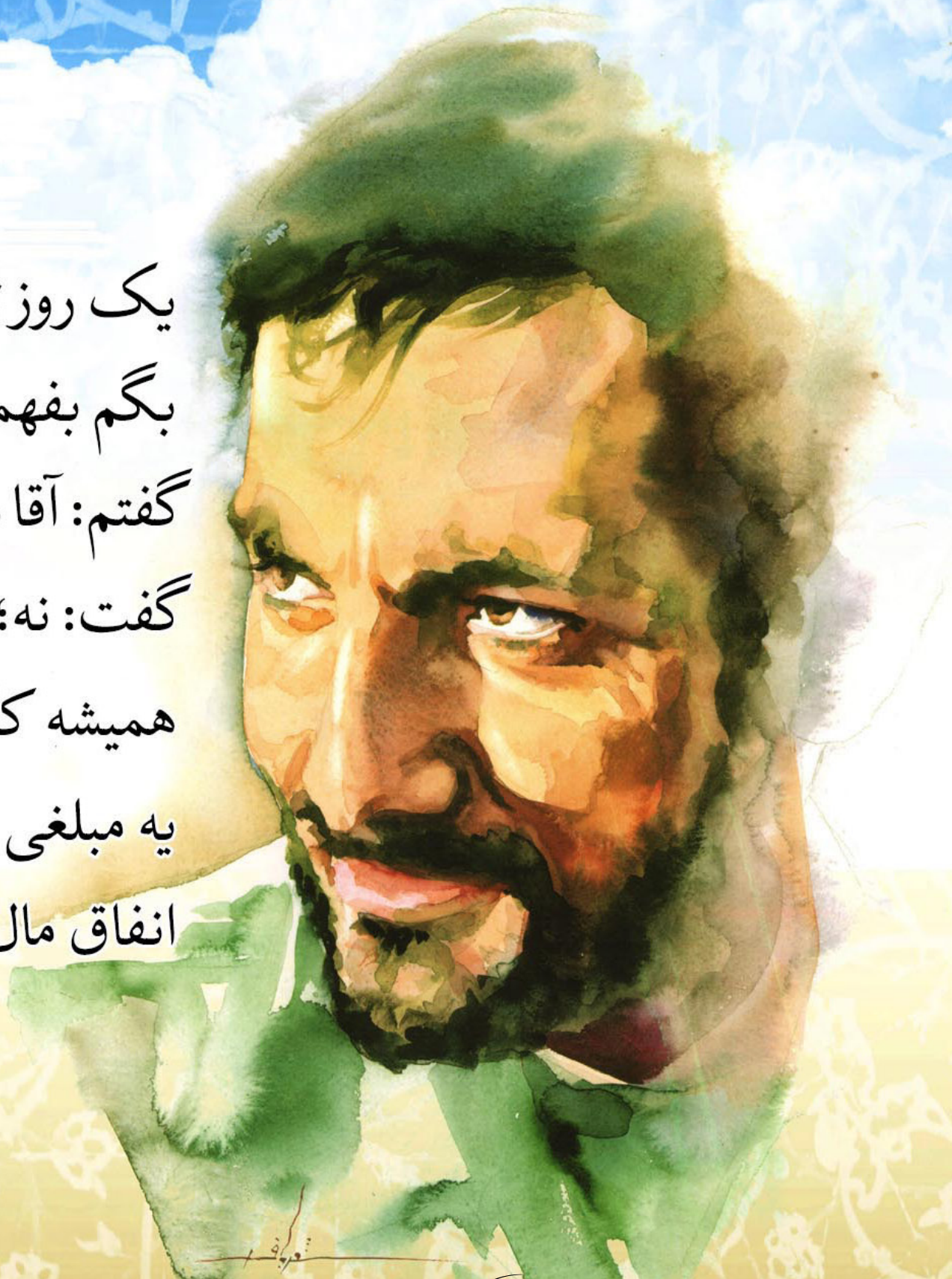
اصلی‌ترین راه رسیدن به اخلاص و تقویت آن، دوری از خوش‌آمدهای دیگران است. پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در روایتی می‌فرماید: ((إِنَّ لِكُلِّ حَقِّ حَقِيقَةً)) هر چیزی دارای حقیقتی است و یک روح و یک معنا و یک حقیقت دارد. ((وَمَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ)) بنده به حقیقت اخلاص و به آن معنای حقیقی اخلاص نمیرسد ((حتی لا يُحِبُّ أَنْ يُحَمِّدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ)) (۳۸) ... مگر این که دوست نداشته باشد که مردم او را برای هیچ یک از کارهایی که برای خدا انجام میدهد، ستایش کنند.)) (۳۹)

مثلاً کسی کار خوبی را برای خدا انجام داده و به خاطر دیگران نبوده، بر اساس وظیفه بوده؛ اما ((دوست میدارد که مردم بگویند: ((ایشان چقدر آدم خوبی است.)) کارش را برای مردم نکرده است. کار را برای خدا انجام داده و تمام شده؛ اما از مدح مردم و از این که مردم از او تعریف کنند، خوشش می‌آید.)) (۴۰)

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کار

ف

یک روز تو مسیر ک  
بگم بفہمی کاری  
گفتم: آقا مہدی! ف  
گفت: نہ؛ اصلاً منہ  
ہمیشہ کارت روبا  
یہ مبلغی رودر راہ  
انفاق مال از انفاق



کتاب اخلاص شہد، ناصر کار



# فرمول اخلاص

ه با آقا مهدی می رفتم، گفت: می خوامی یه فرمول بهت  
که می کنی، برای خداست یا نه؟  
کرمی کنی کار ما برا خدا نیست؟

طورم این نبود. فقط می خواستم یه فرمولی بهت بگم  
اون بسنجی. اونم اینکه هر وقت تونستی از جیب خودت  
خدا انفاق کنی، اون موقع این جهادت برا خداست. چون  
جان سخت تره.

همزم شهید مهدی باقری / کتاب نمی توانست زنده بماند

کتاب اخلاص شهید، ناصر کاوی

ب. قبول کارهایی با «رنج زیاد و بازده مادی کم»

یکی از بهترین راهکارهای کسب اخلاص این است که انسان کارهایی را انتخاب کند که در آن کار، «رنج زیاد و بازده مادی کم» وجود دارد. این شیوه، ویژگی اخلاص را بیشتر در انسان تقویت می‌کند. «در این کاری که با این خصوصیات عرض کردیم - رنج زیاد و بازده مادی کم - امکان اخلاص هست... این در خیلی از جاها پیدا نمیشود. خیلی از کارها را انسان خیال میکند برای خدا انجام داده، بعد یک خرده که خودش با انصاف دقت میکند، میبیند داخلش قاطی دارد (۴۱)... آنجایی که انسان امکان دارد اخلاص بورزد غنیمت است.» (۴۲)

د. انجام دادن همه کارها به قصد قربت

«همه‌ی کارها را میشود برای خدا انجام داد. بندگان خوب خدا همه‌ی کارهای معمولی روزمره‌ی زندگی را هم با نیت تقرب به خدا انجام میدهند و میتوانند. بعضی هم هستند که حتی قربی‌ترین و عبادی‌ترین کارها - مثل نماز - را نمیتوانند برای خدا انجام دهند.» (۴۳)

ج. با خدا سخن گفتن و خود را نزدیک او دیدن

این کار «به انسان روح اخلاص میدهد... دعا روح اخلاص را در انسان میدمد.» (۴۴) راه عمل کردن به این راهکارها نیز این است که انسان مراقب رفتار خود باشد. چه خوب است انسان در طول روز، همه اعمال خود را زیر نظر داشته باشد و ببیند که آیا کاری که انجام داده است، با اخلاص بود یا نه.

### کلید آسمانی شدن

اکنون که جبهه مقاومت در بالاترین سطح مبارزه با دشمن است، نیاز مبرمی به «اخلاص» دارد. به همین دلیل فرماندهی کل قوا دستور داده‌اند «در این مبارزه‌ی عظیمی که در مقابل شماست و باید آن را ادامه بدهید، من تقویت جانب معنوی را واجب میدانم.» (۴۵)

و بدانیم اگر اخلاص بود «همه‌ی مشکلات حل خواهد شد، همه‌ی راهها گشاده خواهد شد؛ این اگر شد، رحمت الهی و کمک الهی شامل حال خواهد شد.» (۴۶) زیرا انسانها ضعیفند؛ اما «وقتی یک انسان کوچک و ضعیف و ظرف محدودی، خودش را به اقیانوس بی‌پایانی وصل می‌کند، دیگر هیچ عاملی وجود ندارد که بتواند بر او فایق آید.» (۴۷)

از طرفی اکنون به برکت خون شهدای اسلام، به ویژه شهادت سپهبد شهید سلیمانی، جوانان زیادی شوق شهادت دارند. اشتیاقی که روز به روز بیشتر می‌شود و همه یک پرسش مهم دارند: «راه شهادت چیست؟» سپهبد شهید سلیمانی خود پاسخ این سؤال را داده است. او به همه مشتاقان شهادت این‌گونه می‌گفت «بدانید تا کسی شهید نبود، شهید نمی‌شود. شرط شهید شدن، شهید بودن است.» در حقیقت کلید اصلی آسمانی شدن، «اخلاص» است. این همان تعبیر دیگری است از روایت معروف «موتوا قبل أن تموتوا» (۴۸)

### کاغذ را از دستم قاپید

در عملیات محرم سال ۹۴ به عنوان گروه مقاومت نظامی در مجموعه‌ای همراه شآن بودیم و به نوعی کمک می‌کردیم. ایشان در پادگان بحوث حلب در میان رزمندگان سخنرانی کردند. یکی از رزمندگان مدافع حرم متنی برای حاج قاسم خواند. در آن متن رزمنده مدافع حرم نوشته بود که حاج قاسم مورد توجه حضرت زهرا (س) است. حاجی دنبال این متن بود که به دستش برسد، متن را پیدا کردم. در قرارگاه نصریک که مقرر فرماندهی سردار سلیمانی برای عملیات محرم بود، نامه را به ایشان دادم. حاج قاسم گفت این چیست؟ گفتم این همان متنی است که رزمنده مدافع حرم پس از سخنرانی شما در پادگان بحوث قرائت کرد. ایشان با خوشحالی وصف ناپذیری کاغذ را از دستم قاپید. بدون مطالعه، کاغذ را در جیبش گذاشت. بعداً فهمیدم محتوای این متن گویای رابطه‌های معنوی حاجی با حضرت صدیقه طاهره است. برای همین این متن برایش خیلی مهم بود.

در متن خطاب شده بود که سردار سلیمانی عزیز، شما مورد توجه و سرباز حضرت فاطمه الزهرا (س) هستید. آن رزمنده اظهار کرده بود که برای همین خوشحالیم که در رکاب شما هستیم. بعد شهادت شان کلیپ‌هایی از حاج قاسم با آن حزن و اندوه پخش شد و خودشان اظهار کردند که در عملیات والفجر ۸ و کربلای ۵ ما درم حضرت زهرا (س) را دیدم. یا خاطره عملیات ۳۳ روزه لبنان با صهیونیست‌ها را هم در روایتی گفتند که ارتباطی با رزمنده حزب الله داشتند آن رزمنده استغاثه‌ای به حضرت فاطمه (س) داشتند و بعد از آن توسل صهیونیست‌ها شکست خوردند.

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کار

- پی‌نوشت (۱): بیانات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۲۹/۰۷/۱۳۸۴
- (۲) بیانات در دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان، ۱۲/۰۸/۱۳۷۲
- (۳) بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷۹، ص ۱۹۷.
- (۴) بیانات در دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان، ۱۲/۰۸/۱۳۷۲
- (۵) بیانات در دیدار جمعی از پاسداران، ۲۶/۱۰/۱۳۷۲
- (۶) بیانات در دیدار جمعی از بسیجیان، ۰۵/۰۹/۱۳۷۶
- (۷) بیانات در خطبه‌های نماز جمعه، ۲۳/۰۴/۱۳۶۸
- (۸) بیانات در مراسم بیعت فضلا و طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد، ۲۰/۰۴/۱۳۶۸
- (۹) بیانات در کنار پیکر مطهر شهید محسن حججی، ۰۵/۰۷/۱۳۹۶
- (۱۰) بیانات در منزل سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی، ۱۳/۱۰/۱۳۹۸
- (۱۱) بیانات رهبر انقلاب در دیدار جمعی از بانوان اندیشمند و سخنان بانوان در این دیدار، ۱۸/۰۷/۱۳۷۷
- (۱۲) بیانات در دیدار جمعی از پاسداران و بسیجیان، ۰۲/۰۹/۱۳۷۷
- (۱۳) بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۸/۱۲/۱۳۹۰
- (۱۴) بیانات در دیدار بسیجیان استان کرمانشاه، ۲۲/۰۷/۱۳۹۰
- (۱۵) بیانات در دیدار جمعی از پاسداران و بسیجیان - ۰۲/۰۹/۱۳۷۷
- (۱۶) بیانات در دیدار جمعی از پاسداران و بسیجیان - ۰۲/۰۹/۱۳۷۷
- (۱۷) بیانات رهبر انقلاب در دیدار جمعی از بانوان اندیشمند و سخنان بانوان در این دیدار، ۱۸/۰۷/۱۳۷۷
- (۱۸) بیانات در دیدار فرماندهان سپاه - ۲۹/۰۶/۱۳۷۳
- (۱۹ و ۲۰) بیانات در دیدار بسیجیان استان کرمانشاه - ۲۲/۰۷/۱۳۹۰
- (۲۱) بیانات در دیدار فرماندهان سپاه - ۲۹/۰۶/۱۳۷۳
- (۲۲) بیانات در دیدار جمعی از پاسداران و بسیجیان، ۰۲/۰۹/۱۳۷۷
- و (۲۴۲۳) بیانات در جمع ۱۱۰ هزار بسیجی در روز عید غدیر، ۰۴/۰۹/۱۳۸۹
- (۲۵) سوره بقره، آیه ۲۵۷
- (۲۶) بیانات رهبر انقلاب در دیدار جمعی از بانوان اندیشمند و سخنان بانوان در این دیدار، ۱۸/۰۷/۱۳۷۷
- (۲۷) بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۸/۱۲/۱۳۹۰
- (۲۸) بیانات در اولین روز ماه مبارک رمضان، ۰۴/۱۲/۱۳۷۱
- (۲۹) بیانات در دیدار رئیس و مسئولان قوه قضائیه، ۰۶/۰۴/۱۳۹۰
- (۳۰) نهج البلاغه، حکمت ۸۹
- (۳۱) بیانات در دیدار نمایندگان مجلس، ۲۰/۰۳/۱۳۷۱
- (۳۲) بیانات در دیدار نمایندگان مجلس، ۲۰/۰۳/۱۳۷۱
- (۳۳) سوره بقره، آیه ۱۵۸
- (۳۴) بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت - ۰۸/۰۶/۱۳۸۹
- (۳۵) سوره صافات، آیات ۴۰ و ۳۹.
- (۳۶) بیانات در اولین روز ماه مبارک رمضان، ۰۴/۱۲/۱۳۷۱
- (۳۷) بیانات در اولین روز ماه مبارک رمضان، ۰۴/۱۲/۱۳۷۱
- (۳۸) روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، ج ۲، ص ۴۱۴.
- (۳۹) بیانات در اولین روز ماه مبارک رمضان، ۰۴/۱۲/۱۳۷۱
- (۴۰) بیانات در اولین روز ماه مبارک رمضان، ۰۴/۱۲/۱۳۷۱
- (۴۱) اشاره به دعای ((وَ اسْتَغْفِرْكَ مِمَّا آرَدْتُ بِهِ وَجَهَكَ فَخَالَطَنِي مَا لَيْسَ لَكَ)) (خدایا من استغفار میکنم از آن عملی که خواستم برای تو آن را انجام بدهم اما در بین آن... یک انگیزه و تبت غیرخدایی وارد شد).
- (۴۲) بیانات در دیدار معلمان و فرهنگیان، ۱۳/۰۲/۱۳۹۵
- (۴۳) بیانات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۲۹/۰۷/۱۳۸۴
- (۴۴) بیانات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۲۹/۰۷/۱۳۸۴
- (۴۵) بیانات در دیدار اعضای کادر مرکزی حزب الله لبنان، ۱۳/۱۲/۱۳۷۰
- (۴۶) بیانات در دیدار نمایندگان مجلس نهم - ۲۴/۰۳/۱۳۹۱
- (۴۷) بیانات در مراسم بیعت اعضای شورای نگهبان، ۲۱/۰۳/۱۳۶۸
- (۴۸) فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، ج ۴، ص ۴۱۲.



پتھر



کتاب انکس شعرا ناصر کارہ

چشمهایش سرخ بود و سر و رویش پر از خاک! پشت فرمان مدام دستش را روی سرش می کشید و موقع حرف زدن ، به سختی کلمات را ادا می کرد. از او پرسیدم: چرا اینطوری هستی؟ گفت: «۳ روز است که نخوابیدم». می دانستم مشغول آموزش نیروهای محور مقاومت بود. گفتم: اینطوری که درست نیست زن و بچه هم حقوقی دارند. گفت: «بعضی از این نیروها خیلی مستضعف هستند، طرف کاپشن خودش را فروخته و آمده برای جهاد! چطور این ها را رها کنم و بروم خانه و بخوابم؟!»

به نقل از کتاب «تو شهید نمی شوی»

کلمت با کلمت

محمد رسول خدا

کتاب احسان شهدا، ناصر کار



امام خا

رئیس؛ رجایی زی

مٹل رجایی

کتاب اصلاح شہداء، ناصر گارہ



منه ای

ست، بهشتی شد

# بهشتی شد

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوی



رئیس-  
رجایی زیست،  
بهشتی شد



# فداکار

رهبرانقلاب در پیام تسلیت:

همه‌ی مدت مسئولیت این انسان بزرگوار و فداکار  
چه در دوران کوتاه ریاست جمهوری و چه پیش از آن، یکسره به تلاش بی‌وقفه  
در خدمت به مردم و به کشور و به اسلام سپری شد.

HAMENEI.IR | ۱۴۰۳/۰۲/۳۱

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کارا





رئیس  
رجایی زیست،  
بهشتی شد

# جامع الاطراف

رهبرانقلاب در دیدار امیر قطر:

از دست دادن رئیس جمهور جامع الاطرافی  
همچون آقای رئیسی سخت است،  
به رغم این فقدان، اما حرکت کشور هیچ تغییری نخواهد کرد.



رئیس  
رجایی زیست،  
بهشتی شد



# مظهر شعارهای انقلاب

رهبرانقلاب در دیدار خانواده‌های شهدای خدمت:

مرحوم آقای رئیسی **مظهر شعارهای انقلاب** بود. آقای رئیسی از همان ابتدا که وارد تبلیغات انتخابات شد، بر روی شعارهای انقلاب و سخنان امام علیه السلام تکیه کرد و همه دنیا ایشان را به عنوان رئیس جمهور انقلاب می شناختند.



رئیس  
رجایی زیست،  
بهشتی شد



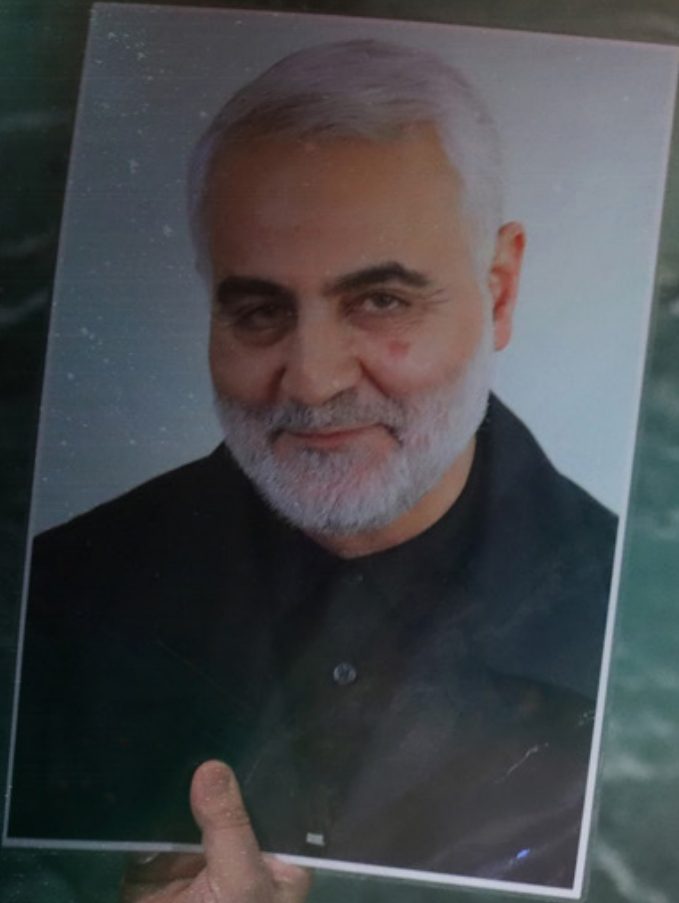
# خادم الرضا

رهبرانقلاب در پیام تسلیت:

با اندوه و تاسف فراوان خبر تلخ درگذشت شهادت گونه‌ی  
عالم مجاهد، رئیس جمهور مردمی و با کفایت و پرتلاش، **خادم الرضا**  
جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید ابراهیم رئیسی  
و همراهان گرامی ایشان رضوان الله علیه را دریافت کردم.



رئیس  
رجایی زیست،  
بهشتی شد



# مجاهد

رهبرانقلاب در پیام تسلیت:

با اندوه و تاسف فراوان خبر تلخ درگذشت شهادت گونه‌ی  
عالم **مجاهد**، رئیس جمهور مردمی و با کفایت و پرتلاش، خادم الرضا علیه السلام  
جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید ابراهیم رئیسی  
و همراهان گرامی ایشان رضوان الله علیهم را دریافت کردم.



رئیس؛  
رجایی زیست،  
بهشتی شد

# کارآمد

رهبرانقلاب در دیدار رئیس مجلس لبنان:

ما شخصیت برجسته‌ای را از دست دادیم.  
آقای رئیس جمهور برادر بسیار خوب و مسئولی کارآمد  
و با کفایت و صمیمی و جدی بود.

HAMENEI.IR | ۱۴۰۳/۰۳/۰۲

بیت المقدس، ناصر کاروان



رئیس  
رجایی زیست،  
بهشتی شد

# پرتلاش

رهبرانقلاب در پیام تسلیت:

با اندوه و تاسف فراوان خبر تلخ درگذشت شهادت گونه‌ی  
عالم مجاهد، رئیس جمهور مردمی و با کفایت و پرتلاش، خادم الرضا علیه السلام  
جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید ابراهیم رئیسی  
و همراهان گرامی ایشان رضوان الله علیهم را دریافت کردم.



رئیس  
رجایی زیست،  
بهشتی شد

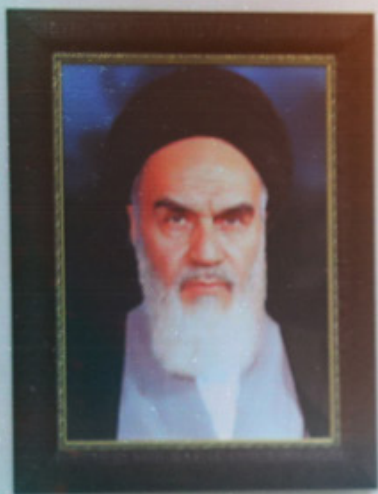
# عالم

رهبرانقلاب در پیام تسلیت:

با اندوه و تاسف فراوان خبر تلخ درگذشت شهادت گونه‌ی  
**عالم** مجاهد، رئیس جمهور مردمی و با کفایت و پرتلاش، خادم الرضا علیه السلام  
جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید ابراهیم رئیسی  
و همراهان گرامی ایشان رضوان الله علیهم را دریافت کردم.



رئیس؛  
رجایی زیست،  
بهشتی شد



# از بهترین ها

رهبرانقلاب در جمع خانواده شهید رئیسی:

ما یکی از بهترین عناصرمان در زیر این آسمان را ازدست دادیم؛  
یکی از بهترین ها را ازدست دادیم... چاره ای نیست؛  
اینها را باید تحمل کرد در راه خدای متعال.





رئیس  
رجایی زیست،  
بهشتی شد

# خدمتگزار

رهبرانقلاب در پیام تسلیت:

رئیس عزیز خستگی نمیشناخت.

در این حادثه‌ی تلخ، ملت ایران، خدمتگزار صمیمی

و مخلص و باارزشی را از دست داد.

# بانوی مبارز انقلابی خستگی ناپذیر

این بانوی شجاع و فداکار در دوران طاغوت در شمار مبارزان مؤمنی بود که زندان و شکنجه‌های شدید نتوانست او را از این راه دشوار منصرف کند و در دوران جمهوری اسلامی نیز در مسؤولیت‌های زیادی انجام وظیفه کرد. غفران و رضوان الهی شامل حال این بانوی با اخلاص و فداکار باد.

بخشی از پیام تسلیت رهبر انقلاب در پی درگذشت سرکار خانم مرضیه حدیدچی دباغ

۹۵/۸/۲۷



کتاب اخلاص شهدا، ناصرکار



کتاب اخلاص شهد، ناصر کاوڑا

امام خمینی (ره)؛ ۲۸ فروردین ۱۳۶۱

آنچه که در نزد خدا ارزشش از همه بالاتر است، این  
ایشار از روی اخلاص است. همان که خدای تبارک و  
تعالی اهل بیت عصمت را به آن توصیف می‌کند:  
**يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ ... اطعامِ طعامِ چیزی نیست،  
آنکه اهمیت دارد «علی حبه» هست.**



کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوی

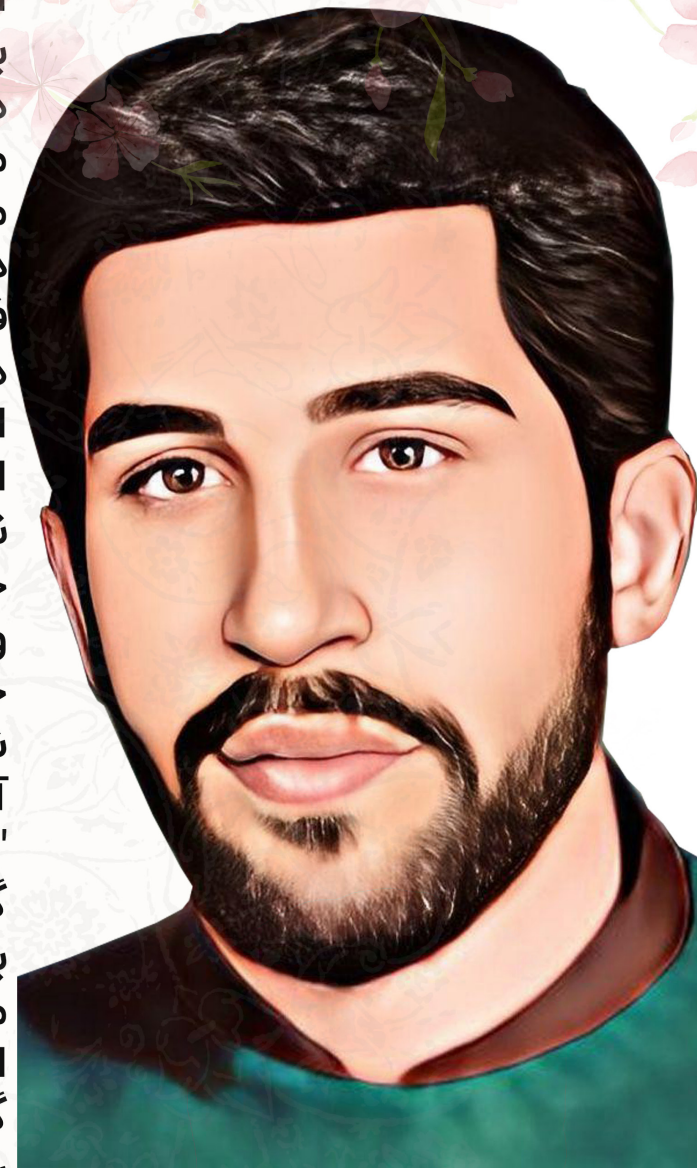
## گریه کن با اخلاص اهل بیت (اس)

«علی» آنقدر سریع آمد و رفت که چشم خیلی ها در رفتنش مات و مبهوت ماند. او که در هیئت ها آنقدر جانگداز گریه برای اهل بیت (ع) می کرد و تا سرحد بی هوشی میرفت، میاندار هیئت بچه های مسجد الهادی (ع) بود. پس از ذکر های مظلوم، غریب، شهید و عطشان در شور، ذکرهای بسیاری می گفت، اما آنچه که فراموش نمی شود و ذکر اکثر بچه های هیئت در سالهای متمادی بوده وهست این ذکر بود، تو نور کائناتی... سفینته النجاتی... عزیز مصطفائی... سر در بدن نداری. حبیبنا حسین جان، سیدنا حسین جان... آنقدر در خانه ی اهل بیت باسوز و حال خوش گریه کرد، که هم سیادت خود را از حضرت زهرا (س) گرفت و هم شهادت خود را سیدالشهدا (ع). روزهای آخر قبل از شهادتش در بهمن ۱۳۶۵ در "شلمچه و عملیات کربلای ۵" همه توی گردان عمار بهش می گفتن، آسید علی بله داش علی ما شده بود، آسید علی. در مجلس ختم من نمی گویم گریه نکنید اما برای مظلومی آقا امام حسین (ع) و... گریه کنید. یک وصیت دارم به برادران بسیج مسجد الهادی (ع) از این برادران میخواهم که هیئت عاشقان اباعبدالله را فراموش نکنند و حتی شده با دو نفر هم، هیئت را برگزار کنید... کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

**شهید**

**سید**

**علیرضا مرتضوی**



کتاب نذر گریه شهید

بایگ شهیدان ادراک

کتاب اخلاص شهدا ناصر کاوه



# نماز تثبیت کننده اخلاص و دورکننده

حضرت آیت الله خامنه‌ای

کتاب اخلاص شهدا، ناصرکار



کبر!

کتاب انخاص شہداء، ناصر کارہ



# افضل امر

با اخلاص نگاه را کوه سر کنند!

مرحوم میرزا اسماعیل دولابی می فرمود:  
در دستگاه خداگاهی عمل های کوچک،  
بزرگ می شوند. منتهی عمل هرچه  
خالص تر باشد، بزرگ تر می شود.  
برعکس اگر کاری بزرگ باشد و صاحبش  
مدعی باشد، کوچک می شود. خدا  
خودش بزرگ است و اعمال را بزرگ می  
کند، والا عمل های ما که قیمتی ندارند.

کتاب اخلاص شهدا، ناصرکاره



# کار نیک و پسندیده فقط برای خدا

کار نیک و پسندیده، فقط برای خدا انجام شود  
به دور از هرگونه شائبه مادی و نفسانی  
و انتظار منفعت و جایگاه، بدون انتظار تعریف و تمجید دیگران



کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاوی



بعد از شما اخلاص  
ایمان مان رنگ  
محبت ها و برد  
و صفا و سادگی

کتاب اخلاص سعدی، ناصر دانه



اص مان به اختلاس رفت!

باخت!

باری ها تمام شد!

در رنگ دنیا محو شد!

کتاب (علاص سحر)، ناصر ناره

کتاب انکس شهدا، ناصر کاوہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلام و رحمت خدا بر شهید عزیز مصطفی صدرزاده  
در جبهه مرشدان با تقدیر راه حق

دستخط رهبر معظم انقلاب بر لوح مراسم بزرگداشت شهید مصطفی صدرزاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلام و رحمت خدا بر شهید عزیز مصطفی صدرزاده و بر همه‌ی

**شهیدان با اخلاص راه حق**

سیدعلی خامنه‌ای

مصطفی صدرزاده

مصطفی صدرزاده جوان مدافع حرم اهل شهریار در روز تاسوعای سال ۱۳۹۴ در منطقه حلب سوریه به شهادت رسید. رهبر انقلاب اسلامی در دیدارهای مختلفی به ذکر یاد این شهید و الگو بودن وی برای نسل جوان اشاره کردند.

کتاب اخلاص شهدا، ناصر کاروان